اسلام، زنان،
مصافها و چشم اندازها



اعظم کم گویان

اسلام، زنان،

مصافها و چشم اندازها



اعظم کم گویان

این کتاب را به مقاومت شورانگیز و امید بخش زنان در مقابله با اسلام و جمهوری اسلامی و به خاطره هزاران زن که با اتکا به احکام ارتجاعی اسلام و توسط حکومت ضد بشری جمهوری اسلامی جان باختند، تقدیم می کنم .

مقدمه

قریب به دو دهه حاکمیت اسلام، برای میلیون ها انسان در ایران، تردیدی در مورد محتوای ارتجاعی اسلام در مقابل حقوق زنان، آزاد اندیشی و تعقل، تجدد خواهی، برابری طلبی و آزادی های سیاسی و فرهنگی باقی نگذاشته و آنان را به مصاف علیه ارزشهای اسلامی و حکومت مذهب کشانده است. این روند، در مقابل، طیف های وسیعی از اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی، از جریانات مافوق راست آریایی پرست و هوا خواه سلطنت تا نهضت آزادی، ملی گرایان، جریانات فمینیست و طیف روشنفکران را به تلاش برای حفظ مبانی مذهب، آشتی اسلام با مدرنیسم و حقوق زن، جستجو برای یافتن "لوتر اسلام" و محدود کردن مبارزه زنان به مبارزه علیه بنیادگرایی اسلام واداشته است.

بخش وسیعی از جنبش فمینیستی و مدعی دفاع از حقوق زن، با اعتقاد به نسبی گرایی فرهنگی، شنیع ترین تجاوزات اسلام به حقوق زنان مانند حجاب اجباری، سنگسار و ختنه زنان و قانون ازدواج دختر بچه ها در سن نه سالگی و ... در جوامع اسلام زده را فرهنگ و سنت "خودی" و "خلقی" مردم این جوامع قلمداد می کنند. اینها تحت عنوان دفاع از فرهنگ های متفاوت در جوامع متفاوت یا فرهنگ "خلق" و "توده ها"، به پرچم داران دفاع از آپارتاید اجتماعی و نوعی راسیسم وارونه تبدیل شده اند.

در خود جوامع خاور میانه، جریانات و شخصیت هایی که عموما لائیک و سکولار هستند، با در پیش گرفتن مبتذل ترین نوع اپورتونیسم، و دفاع از مبارزه ضد امپریالیستی "خلق"، با بازگشت به ریشه های خودی و مبارزه علیه "غربزدگی"، با به دست گرفتن پرچم اسلام، منافع خلق، سرمایه خودی و ملی و موزون در این جوامع را حراست می کنند. این جریانات، حجاب، سنگسار، ختنه و جهنم اسلامی برای زنان را سمبل آرمان ملی - اسلامی و نشانه وحدت و یکپارچگی خلق علیه غرب جا می زنند.

در کنار این تلاش ها، ژورنالیسم رسمی و مفسرین غربی هم با هم تمام قوا در تلاش اند تا تصویری تماما اسلامی از مردم این جوامع بدست بدهند. حاکمیت جنبش ها و فرقه های کثیف و ارتجاعی اسلامی ای را که خود غرب در متن رقابت با بلوک شرق در فضای جنگ سرد، ایجاد و تقویت کرده بود را به گل کردن اعتقادات اسلامی مردم این جوامع نسبت می دهند. همانطور که اسلامی کردن انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ را که با کارگردانی استراتژیسین های بورژوازی غرب صورت گرفت، را به حساب نفوذ تشیع، گریزان بودن مردم از تمدن و مدرنیسم ، رجوع زنان به ریشه های اسلامی، میراث گذشته، و حجاب بعنوان سمبل هویت زن در ایران گذاشتند. همین مفسرین و رسانه ها و برنامه ریزان، اخیرا هم به جمهوری اسلامی در مقایسه با دست پخت های خودشان، یعنی کثافات اسلامی طالبان در افغانستان، لقب ترقی خواه و مدرن داده اند.

در مقابل همه این ها، زنان در بسیاری از جوامع اسلام زده در ایران و خاورمیانه، مقاومت ومبارزه علیه اسلام و اوامر ارتجاعی آن و حکومت های مذهبی را آغاز کرده و روزمره این ارزش ها و احکام را به مصاف می طلبند. حجاب بعنوان سمبل وحدت ملی و میراث آرمان

برقراری یک نظام سکولار، برابر و آزاد، پایان دادن به دخالت دین در دولت و آموزش و پرورش و برسمیت شناختن مذهب بعنوان امر صرفا خصوصی مردم در جامعه، قدمهای بعدی در تضعیف مذهب اند و زنان بیش از هر نیروی اجتماعی دیگری در این اقدامات ذینفعند. باید به تجاوز اسلام به حقوق زنان، و مقابله آن با برابری طلبی، آزاد اندیشی و آزادیهای سیاسی و فرهنگی، یکبار برای همیشه پایان داد. در چنین وضعیتی باید کاملا ماگزیمالیست بود و مذهب را در تمام ظرفیت های سیاسی و اجتماعی اش، مذهب در حکومت و دولت، مذهب را در ظرفیت توجیه کننده ستم طبقاتی و نابرابری جنسی و عامل تحمیق و اشاعه جهالت و خرافات در بین مردم باید افشا کرد و به اسلام و مذاهب مختلف ذره ای تخفیف نداد.

مجموعه مقالات این کتاب، که جداگانه و در عین حال مرتبط و به هم پیوسته است، می کوشد قدمی در این جهت باشد. فصل اول این کتاب، تحولات اجتماعی در خاورمیانه و تاثیر آن بر موقعیت زنان و نقش سنتهای اسلامی در این جوامع را مورد بحث و تحلیل قرار می دهد. با استقرار سرمایه داری در جوامع تحت سلطه خاورمیانه، این نظام با حفظ ارتجاع زمینداری و سلطنتی، بر روشهای تولید ماقبل سرمایه داری و ماقبل صنعتی تفوق یافت. سرمایه داری تا آنجا با همه انواع ارتجاع سیاسی فئودالیسم، سلطنت، مذهب، مرد سالاری و واپسگرایی و روبنای سیاسی کهنه و رو به اضمحلال گذشته درافتاد و آن را متحول کرد که کار ارزان و کارگر خاموش را برای تولید و تامین سود سرمایه فراهم کند. در این جوامع آنتی مدرنیسم خرده بورژوازی مستاصل که در سودای تحقق سهم بیشتری از استثمار کارگران مزدی بود، با دامن زدن به تمایلات اسلامی و ناسیونالیستی "ضد امپریالیستی" در عرصه سیاست و فرهنگ جامعه، نیروهای مختلف اجتماعی را حول آرمانهای عقب مانده خود بکار گرفت. مضمون اصلی اعتراضات خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی در این دوره، بر خلاف ابتدای قرن که آزادیخواهی، مدرنیسم، برابری و تعالی و پیشرفت حقوق زنان، افق جامعه و روشنفکران را شکل می داد، مقاومتی هیستریک در مقابل آزادیخواهی و مساوات طلبی زنان، آنتی مدرنیسم و در یک کلام ضد "غربزدگی" بود. موقعیت زنان که بتدریج موانع اجتماعی کهنه را پشت سر گذاشته و در جامعه حضور بیشتری می یافتند، و خواهان رفاه و ترقی بودند، از این آرمانهای واپسگرا که در اثر همسویی با یکدیگر، تقویت هم شده بودند، آسیب می دید. تاثیر متقابل جنبش ها و سنتهای اجتماعی ناسیونالیستی، اسلامی، و "خلقی"، جهت اصلی این تحولات و تاثیر آن بر موقعیت زنان در خاورمیانه در فصل اول کتاب مورد بررسی قرار می گیرد. در این بخش تلاش شده تا با برشمردن علل و عواملی که موجبات تضعیف سکولاریسم و مدرنیسم در این جوامع را فراهم کردند، چشم انداز جدالها و مصافهای آتی جنبش زنان در ایران و سایر جوامع خاورمیانه روشن و ترسیم گردد.

زن در فلسفه و فرهنگ اسلامی، موضوع فصل دوم است. تاکید بر زن ستیزی اسلام و باورهای ارتجاعی قرآن در مورد زنان، پس از گذشت دو دهه از زندگی زنان در جهنم اسلامی، از این رو حائز اهمیت است که اولا نشان دهد که نص صریح قرآن و اسلام راه را بر هر نوع تعبیر و تفسیر "مدرن"، "خلقی" و "رفرمیستی" از آن بسته است. ثانیا، تاکید بر این حقیقت پایه ای است که علت و منشا فرودستی زنان نه در باورهای پوسیده متعلق به هزار و چهار صد سال پیش، بلکه در نظام طبقاتی ای است که مذاهب و اسلام را در توجیه فرودستی زنان و نابرابری زن و مرد و این دو را در خدمت نیازها و ضروریات نظام ضد بشری سرمایه داری قرار می دهد. نظامی که اساس آن تبعیض و نابرابری طبقاتی، جنسی و اجتماعی و تفرقه در بین انسانهاست.

در فصل های سوم و چهارم، انقلاب ۵۷ در ایران و حاکم شدن سنت پوسیده اسلامی به یمن نفوذ آرمان ضد مدرنیستی و "خلقی" در اپوزیسیون رژیم شاه، و تلاش موفقیت آمیز بورژوازی غرب در "اسلامی" کردن این انقلاب و کارگردانی "رهبری" خمینی بر آن، مورد بررسی قرار می گیرد. به جنبش هشت مارس که آغازگر مصاف زنان بر علیه اسلام و حکومت مذهبی گشت، در این فصل پرداخته می شود. قوانین حکومت اسلامی در فصل چهارم مورد بحث قرار می گیرد.

مصاف ها و جدالهای جنبش زنان در ایران، بعنوان یک جنبش آشکارا ضد اسلامی و قدرتمند که بسیاری از جناح ها و گروههای مختلف اپوزیسیون بورژوایی و بخش وسیعی از جنبش فمینیستی را به تقلا برای حفظ اسلام و آشتی و امتزاج اسلام با حقوق زن وادار کرده است، در فصل پنجم مورد بررسی قرار گرفته است.

چشم انداز جنبش زنان و آن جهت اصلی که قادر است توان بالقوه این جنبش را به یک نیروی بالفعل و موثر در سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک جامعه سکولار، مدرن و برابر تبدیل کند، در آخرین فصل مورد بحث قرار می گیرد.

جنبش زنان در ایران، تاریخا در موقعیتی بسیار حساس در تعیین تکلیف با ارتجاع سرمایه داری، واپسگرایی، مذهب و نابرابری و تبعیض قرار گرفته است. هر پیروزی و دستاورد این جنبش سیاسی و ضد مذهبی، تاثیرات بلاواسطه و قدرتمندی در تضعیف ارتجاع اسلامی و بهبود موقعیت زنان در سایر جوامع اسلام زده دارد. سرنگونی جمهوری اسلامی، برپایی یک نظام سکولار، کوتاه کردن دست اسلام از دولت و آموزش و پرورش و زندگی کودکان و برسمیت شناختن مذهب بعنوان امر صرفا خصوصی مردم، از ضروری ترین اقداماتی است که در چشم انداز این جنبش برای رهایی از ستم، فرودستی، مرد سالاری، مذهب و تبعیض قرار دارد.

بلوغ سیاسی جنبش زنان در ایران، دیر زمانی است که آنان را برای گام گذاشتن در یک جنبش تعرضی آماده کرده است. این جنبش همه نیروهای سکولار و آزادیخواه را به صفوف خود فرا میخواند.

اعظم کم گویان

اکتبر ۱۹۹۷

فصل اول: اسلام، زنان و تحولات اجتماعی در خاور میانه

جوامع خاورمیانه و تحولات اجتماعی در غرب

بدنبال رنسانس علمی و فرهنگی که از چندین قرن قبل در اروپا آغاز شده بود، بورژوازی انقلابی اروپای قرن هجده، توانست علم و شیوه های علمی شناخت جهان را بجای اسکولاستی سیسم کلیسا و دست آوردهای منطق و خرد انسانی را بجای خرافات مقدس قرون وسطایی بنشاند. در اثر این تحولات، ماتریالیسم و اته ئیسم، مکاتبی که به قدمت خود مذهب بودند، تکامل یافته و از قدرت و توان تازه ای برخوردار شدند و زمینه را برای تضعیف بیشتر مذهب ، کوتاه کردن دست کلیسا از زندگی مردم و پی ریزی دولت های سکولار فراهم کردند.

در اواخر قرن نوزده، در غرب دولتهای سرمایه داری با سیستم پارلمانی مستقر شده بودند و انقلاب فرانسه سرآغاز این پروسه بود. در غرب پارلمان، قانون اساسی و لیبرالیسم بورژوایی، حقوق فردی شهروندان را برسمیت شناخته و با تکیه به تجارت آزاد و محدود کردن دخالت دولت در اقتصاد، موجبات رشد بیشتر سرمایه داری را فراهم کرد. در میان این تحولات، جدایی کلیسا از دولت یک تحول اساسی و تعیین کننده بود که منجر به ایجاد دولت های سکولار شده و دست کلیسا و مسیحیت را از بسیاری از شئونات زندگی مردم کوتاه کرد. از اواسط قرن نوزدهم، مارکسیسم و جنبشهای قدرتمند کارگری در اروپا، ایده دولت کارگری و جامعه بدون طبقات و کمونیسم را از طریق انقلابات کارگری وسیعا رواج داده و مقبول کردند. اشاعه نقد مارکسیستی از مذهب و آرمان برابری زن و مرد در قرن نوزدهم، مذهب و آرمانهای واپسگرا را بشدت تضعیف کرد.

با تماسهای فزاینده کشورهای اسلامی با غرب در اواخر قرن نوزده، ایده های سیاسی و اجتماعی و تمایلات پیشرو شروع به تاثیرگذاری در خاورمیانه کردند. جدایی کلیسا از دولت و برقراری دولتهای سکولار، تاثیرات فرهنگی و اجتماعی جدی ای در طیف روشنفکران و بورژوازی نوخاسته در جوامع خاورمیانه بوجود آورد.

در جوامع اسلامی در این دوره، اشکال عقب مانده و ارتجاعی تولید فئودالی متکی بر سلطنت، اشرافیت و سلسه مراتب نظامی به حیات خود ادامه می دادند. فلسفه رسمی اسلام همه نرمهای اجتماعی و حقوق و حدود و ثغور زندگی مردم را تعیین می کرد. با رشد بیشتر مناسبات بورژوایی در جهان و تماس بیشتر جوامع اسلامی با غرب، تداخل اسلام با تفکر بورژوایی در این جوامع آغاز گردید. تلاش برای تعبیر و تفسیر قوانین شریعت اسلام و انطباق آن با نیازهای جدید اجتماعی و تغییر در موقعیت زنان، حدود یک قرن سابقه دارد. این تلاش ها در مصر از زمان محمد علی آغاز شد و در ایران از اواسط قرن نوزدهم از زمان جنبش بابیه در قالب تغییر در احکام اسلامی و اعتراض به بیحقوقی زنان، انعکاس یافت. از جنبش مشروطه به این سو، هم نمونه های متعددی از این تداخل در دست است. آثار ملک المتکلمین در دوره انقلاب مشروطه شاخص و نمونه وار است. همچنین در سالهای ۱۳۲۰ با تلاشها و نوشته های مسلمانانی چون احمد کسروی و شریعت سنگلجی مواجهیم که با استفاده از فرهنگ غرب و در جهت نجات دین، سعی در خرافات زدایی و متجدد نشان دادن آن داشته اند.

این تداخل ناگزیر و ناشی از توسعه تدریجی روابط بورژوایی در ایران و از جمله آرا روشنگری و ناتوانی اسلام در پاسخگویی به نیازهای جدید اجتماعی و ضدیت آن با ارزشهای جدید بود. نتیجه این تداخل این بود که جریانات و شخصیتهای غیر مذهبی بورژوا که از مقاومت ارتجاعی مذهب در مقابل ایده های خود، در هراس بودند، عقاید و آرایشان را نه در ضدیت با اسلام که همسو و هم جهت با آن خوانده و تلاش می کردند با مطلوب نشان دادن علم و تمدن و ارزشهای مدرن، مقاومت ارتجاعی نهادهای مذهبی و آخوندها و ارتجاع سلطنتی را خنثی کنند. از این نمونه تلاشها میتوان به بخش عمده ای از آثار و فعالیتهای میرزا ملکم خان، تقی زاده و میرزا آقاخان کرمانی در ابتدای قرن اشاره کرد.

طی این دوره، در خاورمیانه و جوامع تحت تسلط اسلام، متفکرین و نظریه پردازان بورژوازی در تلاش بودند که سیستم های سازماندهی اقتصاد سرمایه داری و روبنای سیاسی و اداری منطبق با آن، قانون و دستگاه قضایی و آموزش و پرورش را از غرب اخذ کنند و جامعه سنتی و رو به اضمحلال فئودالی را متحول سازند. ضعف و نوپایی سرمایه صنعتی، غلبه سرمایه تجاری و بازار و پیوند آن با اسلام و در کنار اینها سلطه روابط استعماری در این جوامع، از عواملی بودند که چگونگی ظهور و گسترش مناسبات سرمایه داری در این جوامع، روبنای سیاسی آن و رابطه آن با اسلام و چند و چون دخالت مذهب در دولت و امور اجتماعی و سیاسی را رقم می زدند. به دلیل کلیه عوامل فوق، که در بالا به اختصار به آنها اشاره شد، سرمایه داری در این جوامع، نهایتا نه بر اساس تمایلات و اتوپی بورژوازی محلی و آنچه که سخنگویان و نظریه پردازان آن در سر می پروراندند، که بر اساس اشتراک منافع آنان با سرمایه امپریالیستی غرب در خاورمیانه مستقر شد.

در حالیکه در غرب از قرن هجده به بعد، سکولاریسم و بریدن دست مذهب و کلیسا از شئونات زندگی مردم، پشتوانه برسمیت شناسی حقوق فردی و شهروندی مردم در قرن نوزده گردید، مارکسیسم و انقلابات کارگری نفوذ مذهب، روبنای سیاسی بورژوازی ارتجاعی و سایر آرمانهای واپسگرا را تضعیف می کردند، در جوامع تحت سلطه، بورژوازی به حفظ مذهب نیاز داشت و تا آنجا آن را تضعیف میکرد که مانع رشد و کارکرد متعارف سرمایه در این جوامع نباشد و سیادت بورژوازی و انقیاد طبقه کارگر و مردم محروم این جوامع را تامین کند.

از همین رو در انطباق با نیازهای سرمایه امپریالیستی و برای تغییر روبنای جامعه در جهت کارکرد و برآوردن نیازهای متعارف سرمایه، رفرمهایی از بالا از جانب بورژوازی آغاز شد. در ترکیه، تضعیف مذهب و کم کردن نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی مردم نسبت به جوامع مشابه به نحو رادیکالتری صورت گرفت و فشار تحولات اجتماعی و نیازهای نظام جدید و اقدامات آتاتورک، اسلام را به عقب راند. رفع حجاب زنان و برسمیت شناختن برخی از حقوق فردی و مدنی آنان نظیر حق رای و تحصیل و آموزش و اشتغال از جمله نتایج این رفرمها بود.

در ایران نیز اقداماتی مشابه از طریق رضا شاه صورت گرفت. کشف حجاب اجباری رضاشاه در سال ۱۳۱۷، حلقه ای از زنجیره اصلاحاتی بود که رضا شاه (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴)، پس از سرکوب جنبش های سیاسی و اجتماعی و قلع و قمع احزاب سیاسی و انجمنهای مدافع حقوق زنان انجام داد. این اصلاحات با تکیه بر عظمت پرستی ایرانی و تحکیم قوانین و سیستم قضایی سرکوبگر صورت گرفت و نفوذ آخوندها را محدود کرد.

علاوه براین تلاشها که از بالا و با تکیه بر اهرمهای قدرت و حکومت صورت می گرفت، تلاشهایی از پائین و از جانب زنان و روشنفکران غیر مذهبی در جهت تضعیف نفوذ مذهب و کسب حقوق قانونی زنان انجام گرفت. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، هسته اصلی انتقاد میرزا فتحعلی آخوند زاده از روشنفکران سکولار و ضد مذهب، از شریعت اسلام در مورد بیحقوقی زنان در ایران بود. او با زبان تیزی از ازدواج اجباری دختران، حجاب، چند همسری مردان، و سایر قوانین اسلامی و کلیه محرومیتهای زنان و عدم شرکت آنان در زندگی اجتماعی سرسختانه انتقاد می کرد و ارزشهای مدرن و انسانی برخاسته از غرب را تبلیغ و مورد دفاع قرار می داد. در مصر، زنان در سال ۱۹۲۳، اتحادیه زنان مصری را برای کسب حقوقشان تشکیل دادند. جنبش زنان مصر که تحت تاثیر انقلاب اکتبر در روسیه و جنبش حق رای زنان در غرب بود، فعالیتهای وسیعی را برای اشاعه ارزش های مدرن در زندگی زنان، لغو حجاب و قوانین اسلامی ضد زن در جامعه دامن زد. بسیاری از زنان در اثر این تلاشها در سال ۱۹۲٤ حجاب اسلامی را از سر برداشتند.

با همه این تلاشها، و علیرغم تغییر و تحولاتی که در جوامع خاورمیانه در اثر اشاعه ایده های مدرن و استقرار و گسترش سرمایه داری و روبنای آن روی داد، موقعیت زنان در این جوامع تغییر و تاثیر جدی ای از این تحولات نپذیرفت، و در اصلی ترین جهات عقب نگه داشته شده و اسلام و مرد سالاری در خدمت تامین منافع مناسبات سرمایه داری، بیشترین آسیب، ضدیت و فشار را بر زنان اعمال نمودند.

حقوق مدنی زنان در جوامع اسلامی قانون مدنی و قوانین مربوط به خانواده و ازدواج و طلاق، پس از رفرمهای مربوط به استقرار سرمایه داری در این جوامع تصویب شد. تا آن زمان شریعت و فقه اسلام سلطه بلامنازعی بر تمام وجوه زندگی مردم داشت و بویژه زندگی و موقعیت زنان را بشدت تحت کنترل داشت. قوانین مدنی در ایران برای اولین بار در سال ۱۳۰۷ تصویب شد. طبق قانون اساسی منبعث از انقلاب مشروطه، زنان همطراز صغیران، مجرمین و دیوانگان قرار داشتند. روح قانون اساسی منبعث از انقلاب مشروطه، شریعت اسلام بود. قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، سرپرستی فرزندان، ارث و آنچه که به رابطه زن و مرد مربوط می شود، همگی بر اساس شریعت اسلام بودند.

طبق قانون مدنی مصوبه ۱۳۰۷، زن می باید با اجازه ولی یا پدر ازدواج کند. تحت شرایط استثنایی مانند عدم تامین مالی مرد و ناتوانی جنسی وی تقاضای طلاق کند و اگر زن تقاضای طلاق کند، باید مهریه اش را ببخشد. طبق این قانون از سوی دیگر، مرد میتواند تا چهار همسر رسمی و تعداد بی نهایت صیغه داشته باشد. مرد سرپرست خانواده و کودکان است، میتواند مانع اشتغال همسرش بشود. هر وقت بخواهد میتواند همسرش را طلاق بدهد و احتیاج به مراجعه به دادگاه ندارد. مرد اجازه سفر و اجازه گرفتن پاسپورت به زن می دهد، مرد محل سکونت زن و خانواده را تعیین می کند و ...

این الگو، کم و بیش در سایر جوامع اسلامی مانند مصر، تونس، مراکش، الجزایر و سودان، بر زندگی و حقوق ناظر بوده است. زنان در این جوامع از سالهای دهه شصت به بعد بتدریج دارای حق رای شدند. نسبت به سایر عرصه ها و زمینه های زندگی مردم که بدلیل نیازهای کارکرد سرمایه، تغییرات بیشتری را بتدریج بخود می پذیرفت، موقعیت زنان اما، بطرز دردناکی از مذهب، خرافات و سنن ارتجاعی آسیب می دید.

سنت اسلامی، تجدد طلبی و حقوق زن نهادهای اسلامی و آخوندها، از اوایل دوره تجدد طلبی در جوامع اسلامی خود را با دو خطر بزرگ مواجه می دیدند: یکی از سوی جنبشهای کسب

در دوره پس از جنگ جهانی اول، تحت تاثیر اوضاع جهانی، پیروزی انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷ که زنان در اثر آن به حقوق سیاسی و اجتماعی بیسابقه ای دست یافتند، جنبش زنان در خاور میانه اعتلا یافت و جنب و جوشی در بین زنان و نیروهای ترقیخواه ایجاد کرد. در مصر، زنان در سال ۱۹۲۳ اتحادیه زنان مصری را تشکیل داده و یک سال بعد حجاب از سر برگرفتند. در فاصله سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ بیش از بیست نشریه زنان توسط مارکسیستها، جریانات سوسیال دمکرات و سایر محافل مترقی در ایران منتشر شد که در آنها موقعیت فرودست زن در خانواده و جامعه مورد انتقاد قرار می گرفت و علیه نفوذ اسلام و کهنه پرستی تبلیغات می شد. در جامعه ای که انتشار نشریات و روزنامه ها در آن پدیده نوظهوری بود، وجود نشریات متعدد زنان پتانسیل بالای این جنبش و توانایی بالقوه آن را در مقابله با اسلامیت و کهنه پرستی و تحقق حقوق زنان را به نمایش می گذاشت.

اسلام جهاد مقدس خود را علیه این جنبش و تلاشهای زنان اعلام کرد: مدرسه های دخترانه ای که توسط جمعیتهای مارکسیستی و مترقی تاسیس می شد، از جانب آخوندها کانونهای فساد و فحشا خوانده شده، سنگباران و به آتش کشیده می شدند. اوباش مذهبی به این مدارس هجوم برده و مسئولین آنها را تهدید به قتل می کردند. دفتر روزنامه های زنان که برای لغو حجاب، آموزش و بهداشت زنان و کودکان و حق رای برای زنان و علیه قوانین شریعت تبلیغ و فعالیت میکردند، توسط عوامل آخوندها به آتش کشیده می شدند. پذیرش حقوق زن در فرهنگ ملی - اسلامی، بی غیرتی، بی ناموسی و زن صفتی نامیده می شود. اسلام طی قرون متوالی در تاریخ ایران، به واسطه نقش و خاصیت ضد انسانی، ضد زن و استبدادی اش به کلیه گرایشات واپسگرا در جامعه خدمات داده است.

عروج جریانات اسلامی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، در دوره سلطه استعماری اروپا در خاورمیانه، جریانات اسلامی تلاش کردند با استفاده از تمایلات و تلاشهای ضد استعماری مردم این جوامع، اسلام را به پرچم و آرمان این جنبشها تبدیل کرده و حکومت یکپارچه و امپراطوری اسلام را در خاورمیانه احیا کنند. پان اسلامیسم سید جمال الدین اسد آبادی که در تلاش وحدت کشورهای اسلامی خاورمیانه تحت پرچم خلافت عثمانی بود، نمونه شاخصی از این تلاشها بود. اما این تلاشها بدلیل نفوذ نسبتا عمیق جریانات و تمایلات مدرنیستی در این جوامع، موازنه سیاسی و ایدئولوژیک به نفع جریانات مترقی و چپ در سطح جهان، نفوذ عمیق کمونیسم و سوسیال دمکراسی بدنبال انقلاب اکتبر، راه بجایی نبرده و حاشیه ای ماندند.

پس از جنگ جهانی دوم و بدنبال تقسیم مجدد جهان، جنبش های استقلال طلبانه و ناسیونالیستی در خاورمیانه و آفریقا جریان یافت. ناسیونالیسم عربی ایدئولوژی غالب بر این جنبشها و حرکتها گردید. در آرمان ناسیونالیستی زن سمبل و نماد حیثیت و غیرت ملی تلقی می گردد. نقطه عطفی که در این دوران موجب تضعیف جنبش های ناسیونالیستی گردید، شکست اعراب در مقابل اسرائیل و بی ربط بودن جریانات ناسیونالیست و دولتهای ناسیونالیست تازه استقلال یافته به زندگی، رفاه و تامین اجتماعی مردم بود. زندگی و موقعیت زنان در این دوره از سلطه آرمانها و جنبش های ناسیونالیستی عربی، در اصلی ترین وجوه خود بشدت عقب مانده و متاثر از احکام ارتدکس اسلام و قرآن بود. حضور زنان در جامعه، اشتغال، تحصیل و سایر فعالیتهای اجتماعی بسیار ناچیز و نامحسوس بود.

جریانات اسلامی در خاورمیانه و آفریقا دقیقا به علت دو عاملی که فوقا به آن اشاره شد، تقویت شده و میدان دار گردیدند. پرچم اسلام در این دوره، جایگزین پرچم ناسیونالیسم مغلوب و شکست خورده، گردید. در چنین فضایی، جریانات اسلامی بعنوان آلترناتیوی در مقابل بحرانهای حاد سیاسی و اجتماعی در جامعه و تلاش برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن اعتراضات مردم محروم این جوامع و مقابله با کمونیسم و کارگر پای به میدان گذاشتند. این جریانات در الجزایر قدرت گرفتند و در سودان بر متن تنشهای توده ای بر سر کار آمدند. علاوه بر این غرب هم در چهارچوب سیاستهای دوران جنگ سرد و مقابله با بلوک شرق و شوروی، تعدادی از این فرقه ها را پر و بال داده و تقویت کرد.

مدرنیسم و بی اعتباری سنت اسلامی در ایران در ایران، پس از جنگ جهانی دوم، تفکر و آرمان ناسیونالیسم پرچمدار اعتراضات و بحرانهای اجتماعی گردید. جبهه ملی مانند چتری همه جریانات از راست بورژوازی و مسلمانان افراطی از قبیل فدائیان اسلام تا افراد و شخصیتهای لائیک را در بر گرفت.

از سالهای دهه شصت میلادی به این سو، در ایران و سایر جوامع خاورمیانه، شهر و صنعت در انطباق با نیازهای سرمایه امپریالیستی مستقر شد و گسترش بی سابقه ای یافت و سرمایه داری با حفظ ارتجاع سلطنتی، بر روشهای تولید ماقبل صنعتی و ماقبل سرمایه داری موجود تفوق یافت. طبقه کارگر در این جوامع در تطابق با نیازهای سرمایه داخلی و امپریالیستی، در یک پروسه از طریق خلع ید شدن از روستاها و با فروش نیروی کارشان در شهرها شکل گرفت. در این جوامع، سرمایه داری تا آنجا با همه انواع ارتجاع زمینداری و سلطنتی و مذهب و سایر آرمانهای واپسگرا در افتاد و جامعه را در زمینه قانون، فرهنگ و آموزش و پرورش حقوق فردی و مدنی و نرمهای زندگی و در یک کلام روبنای سیاسی متحول کرد که کار ارزان و کارگر خاموش را برای تولید و تامین سود سرمایه فراهم کند.

به دنبال به فرجام رسیدن پروسه استقرار سرمایه داری در ایران، بورژوازی کوچک (خرده بورژوازی) در این جوامع، تحت فشار روزافزون سرمایه بزرگ قرار گرفته و در سودای تحقق سهم بیشتری از استثمار کارگران مزدی بود. متفکرین و نظریه پردازان این بخش از بورژوازی، با اشاعه ایده ها و آرمانهای ضد سرمایه بزرگ غربی و ضد امپریالیستی، با دامن زدن به تمایلات اسلامی و ناسیونالیستی در عرصه سیاست و فرهنگ جامعه، تلاش میکردند با بسیج نیروهای اجتماعی از احزاب و جبهه های ملی در اپوزیسیون گرفته تا روشنفکران ناراضی و خود طبقه کارگر این جوامع را برای تحقق آرمانهای خود بکار گیرند. مضمون اصلی اعتراضات خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی و ملی در این دوره را، آرمان "ضد

گسترش روابط سرمایه داری و رفرمهایی که استقرار و کارکرد این نظام را میسر می ساخت، همراه با نفوذ روز افزون فرهنگ غربی در دهه چهل، زنگ خطر را برای مذهب و آخوندها بصدا درآورد. گسترش صنعت و تجارت، شهر نشینی، توسعه مدارس و دانشگاهها، تقویت نقش دولت و نهادهای مدنی، حضور زنان در جامعه و مدرسه و فعالیت اجتماعی و اشتغال، آخوندها را با خطر زوال پایگاههای سنتی و اعتبار خود مواجه ساخت. جوانان در شهر و روستا نسبت به اسلام و تعالیم آن بی اعتنا شده و نیازهای مادی و معنوی شان را در جامعه جدید و در تقابل و جدایی از اسلام و آخوندها جستجو می کردند. این امر، دقیقا تفاوت ایران با سایر جوامع اسلام زده خاور میانه بود. در حالی که جریانات اسلامی طی همین دوره در کشورهای خاور میانه پرچم اعتراضات اجتماعی را به دست گرفته بودند، در ایران بدلیل تحولات سیاسی و اجتماعی ای که در اثر استقرار سرمایه داری روی داد و سابقه تماس بیشتر و طولانی تر روشنفکران و سمپاتی عمیق تر مردم به مدرنیسم و جوامع اروپایی، سنت اسلامی به عقب رانده شده و در حاشیه مانده بود. تلاشهای جریاناتی مانند نهضت آزادی و شریعتی بعنوان راه برون رفت از این انزوا معنی می یافت.

در همین دوره پس از کودتای سال سی و دو، جمعی از فعالین جبهه ملی که غلظت اسلامی بیشتری داشتند، مانند بازرگان، سحابی، طالقانی و نزیه از جبهه ملی دوم جدا شده و نهضت آزادی را تشکیل دادند. این جریان اهداف و آرمانهای خود را در مبارزه اسلامی ضد دیکتاتوری، ضد سلطنت و ضد کمونیسم جستجو میکرد. جلوگیری از تضعیف روز افزون مذهب محور اصلی فعالیت این جریان بود. مطلوب و قابل قبول کردن اسلام از جانب کسانی مانند مهندس بازرگان و سحابی که سعی میکردند قوانین و فرمول های فیزیک و ریاضیات را برای اثبات نجاست و طهارت و علمی بودن قضیه آب کر بکار ببرند، از جمله تلاشهای این جریان برای جلوگیری از دست رفتن نفوذ مذهب در این دوره بود. علاوه بر این، جهت مرتبط ساختن اسلام تشیع با مسایل سیاسی و اجتماعی روز ایران، این جریان، مجموعه فعالیتهایی را در "انجمن ماهانه دینی" در دستور کار قرار داد که از اواخر سال ۱۳۳۹ مباحث اسلامی و موضوعات سیاسی و اجتماعی روز را مورد بحث قرار می دادند. کسانی که در این فعالیتها سهیم بودند، علاوه بر دست اندرکاران نهضت آزادی، عبارت بودند از مرتضی مطهری، محمد بهشتی، و علی شریعتی.

در این دوره، همراه با رفرمهای مربوط به حق رای زنان، تغییرات محدود در قانون ازدواج و طلاق که به قانون حمایت خانواده معروف است، گسترش سواد آموزی زنان و حضور آنان در اشتغال و زندگی اجتماعی، آتش خشم آخوندها را دامن زد. خمینی طی اعلامیه ای همراه با چند آخوند دیگر، با استناد به قانون اساسی مشروطه که در آن زنان حق رای نداشتند، دادن حق رای به زنان را مخرب و منشا فساد و انحطاط اعلام کرد: "بجای آنکه دولت در صدد چاره برآید، سرخود و مردم را گرم می کند، به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد" (۱) و " دستگاه حاکم ایران به احکام مقدس اسلام تجاوز کرده و به احکام مسلمه قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است. دستگاه جابر با تصویب نامه های خلاف شرع و قانون اساسی میخواهد زنهای عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند" (۲)

شورش ارتجاعی پانزده خرداد چهل و دو که مهمترین محورهای آن مخالفت با حضور زنان در جامعه و حق رای آنان و قانون حمایت خانواده بود، طی این دوره بوقوع پیوست. نهضت آزادی نیز در معیت آخوندها مخالفت خود را با این تحولات اعلام کرد. قانون حمایت خانواده که بشدت مورد غضب آخوندها قرار گرفت، به حق بی قید و شرط مردان در طلاق پایان داد و طلاق را تحت نظر و تصمیم دادگاه قرار داد. البته طلاق مانند ازدواج، همچنان شرعی و تحت کلام آخوند جاری می شد. قانون حمایت خانواده اصل چهار همسری مردان را لغو نکرد بلکه ازدواج مجدد یا چند باره مرد را منوط به اجازه همسر اول و مجوز کتبی دادگاه دانست. تغییرات دیگر در زمینه سرپرستی کودکان و اصلاحات محدودی در زمینه حق جلوگیری مرد از اشتغال زن بود. با همه اینها، این قانون، صیغه، قانون ارث اسلامی در مورد زنان، حق بی چون و چرای مردان در سرپرستی قانونی کودکان و بیحقوقی مطلق زنان در این مورد، حق سفر و پاسپورت زن و بویژه اصل ۱۷۹ قانون مجازات کیفری را دست نخورده گذاشت. مطابق اصل ۱۷۹ قانون مجازات کیفری، هرگاه مردی همسرش را مرد دیگری در بستر یا وضعیتی مشابه آن ببیند و هر دو آنها را بکشد، از مجازات معاف میشود. اگر زن، خواهر یا دختر مرد باشد، مجازات از یک ماه تا شش ماه خواهد بود.

اما همین تغییرات محدود و سطحی با نفرت و تکفیر آخوندها روبرو شد: "ما می گوئیم زنها را به اسم آزادی و ترقی به فساد نکشید، منحرف نسازید، شما حساب کنید در این بیست و چند سالی که از این کشف حجاب مفتضح می گذرد، چه چیزی عاید زنها شده، چه چیزی عاید مردها شده و چه چیزی عاید این مملکت گردیده است. کسانی که شما از آنها تقلید کورکورانه می کنید، دارند به آسمانها ور می روند و شما به زنها ور می روید" (۳)

در این فضا و طی این سالها، کارگران و مردم محروم در ایران از سرکوب و ستم سرمایه و فقدان آزادیها در رنج بودند و روشنفکران و سنت اپوزیسیون ملی و ضد "غربزده" از "هجوم" معیارهای مدرن و ارزش های مترقی و از دست رفتن اعتبار تجار و سنن و فرهنگ فئودالی و ماقبل سرمایه داری در رنج بودند، زنان آزادی و برابری می خواستند و خمینی و فدائیان اسلام و سنت پوسیده آنها، معترض به لغو حجاب و حق رای زنان و ممنوع شدن مراسم سینه زنی و قمه کشی بودند. کارگران خواستار عدالت و برابری و علیه سرمایه داری بودند و چپ سنتی خواستار دولتی کردن و ازمیان برداشتن صنایع مونتاژ و رشد سرمایه داری ملی بود. زنان رفاه و عدالت و آزادی و تحصیل و اشتغال بیشتر می خواستند، و روشنفکران و اپوزیسیون سنتی، نگران از بین رفتن نقش سنتی زنان بعنوان پاسداران سنت و غیرت و میراث ملی و اسلامی بودند. طی این دوره، آنتی مدرنیسم، بیگانه گریزی، خودی پرستی و هراس از نوآوری، آرمان عمومی طیف وسیعی از نیروها و سنتهای اجتماعی از خمینی و آخوندها و فدائیان اسلام، شریعتی، نهضت آزادی و ملی گرایان گرفته تا چپ سنتی و روشنفکران و هنرمندان گردید.

حقوق زن و آرمان ضد "غربزدگی"برای مقابله با سمپاتی مردم و زنان به تجدد و معیارها و ارزشهای پیشرفته در زندگی فردی و اجتماعی شان، و در کنار بی اعتنایی روز افزون مردم به اسلام و ارزشهای مذهبی در جوامع اسلامی، تلاشهایی از جانب آخوندها و اسلام گرایان مکلا و یا شخصیت های غیر مذهبی در مخالفت ارتجاعی با مدرنیسم و برای زنده نگه داشتن اسلام بعنوان پرچم مبارزه علیه غرب و تجدد صورت گرفت. این گونه تلاشها از جانب محمد عبدو در مصر، محمود طه در سودان، و طاهر الحداد در تونس و علی شریعتی طی دهه های چهل و پنجاه، در ایران صورت گرفت. پرچم این تلاشها، بازگشت به اسلام "واقعی"، و زندگی محمد، و هدفش تامین دخالت فعال مذهب در سیاست و زندگی مردم و بویژه تحکیم

شریعتی پرچم دخالت فعال مذهب در سیاست و مسائل اجتماعی در ایران طی دهه های چهل و پنجاه را بلند کرد. او این فعالیتها را در نهضت آزادی آغاز کرد. شریعتی با الهام از فرانتس فانون، معتقد بود استعمارگران با عبارات فریبنده ای نظیر حقوق از دست رفته زنان، جای پایشان را در جوامع تحت سلطه باز می کنند. شریعتی می گفت ما در مقابل آنچه که رضا شاه بر سر زنان آورد مسئول هستیم. ما مسئولیم که رضا شاه خود را پرچمدار رهایی زنان کرد در حالیکه عمل او حیله غرب برای منحرف کردن اذهان ما از مبارزه علیه غرب، فروش محصولات آرایشی اروپا و تولیدات مربوط به رواج سکس بود. شریعتی معتقد بود که برای ایجاد بازار مصرف غرب، زنان و سنت و سلیقه مردم در کشورهای مسلمان را تغییر می دهند. شریعتی مدرنیسم نسبی زندگی مردم را تقلید از غرب و بخشی از توطئه ای عظیم که آن را امپریالیسم فرهنگی میخواند، می دانست و آن را مشکل اصلی مردم قلمداد می کرد. از نظر او موج غربزدگی باعث تهی شدن مردم از ارزش های سنتی و فرهنگی جوامع جهان سوم می شود.

شریعتی تصویر زن مدرن و غربی را دارای دو وجه می داند: بعنوان موضوع سکس، نقش زن این است که تمرکز حواس و انرژی مردان و روشنفکران و متخصصین را بر هم بزند، اوقات فراغتشان را پر کند و مانع از پرداختن آنان به مسائل مربوط به مبارزه علیه امپریالیسم و غرب بشود. وجه دوم نقش زن است که امپریالیسم برای تشویق مصرف گرایی و افزایش و فروش تولیداتش، زنانی را خلق می کند که بجز جاذبه جنسی چیزی ندارند، یعنی زنانی یک بعدی هستند. از نظر شریعتی، زنان دروازه ای بودند که از طریق آن امپریالیسم، قلعه را فتح می کرد. نفوذ امپریالیسم فرهنگی از طریق تبدیل زنان به عروسکهای غربی میسر می گردید.

از این طریق، به نظر او سکس، جایگزین عشق شد. زنها ابزار تغییر جامعه از جامعه معنوی - سنتی به یک جامعه بدون معنویات و مصرف کننده، گشتند. و بدین سان، غرب و ارزشهای غربی، مردم شرق را از خود تهی کرده و همه را از هندو، ایرانی، ترک، بودیست، مسلمان سیاه و ... یکسان و تک بعدی و به مصرف کنندگانی بدون هیچ گونه هوش و ابتکار و مقلدین طوطی وار فرهنگ غربی تبدیل می کنند.

شریعتی، زن را عنصری کلیدی در حفظ سنن و روابط اقتصادی و فرهنگی "خودی" می داند که بدلیل "حساسیتش"، وقتی که جامعه چیزی ندارد به او بدهد و راه حلی برای رنج هایش که تحت نام مذهب و سنت به او تحمیل شده، پیش رو بگذارد، سریعا به عامل فرهنگ غربی تبدیل میشود. شریعتی در مورد موقعیت زنان در غرب می گوید: "در غرب، حقوق فردی زن و استقلال اقتصادی اوموجب عدم وابستگی زن به مرد شده و در نتیجه دید اقتصادی (مادی) و منطق سرد حساب جانشین عشق در رابطه مرد و زن می گردد و زن از وظیفه ای که در خانواده دارد، غافل میشود" از نظر او آزادی جنسی زن باعث شده که وضعیت خانواده در غرب نابسامان شود، چرا که همخوابگی زن با مرد قبل از ازدواج و آزادی جنسی زن، جاذبیت جنسی او را برای مرد کاهش داده و بتدریج از بین می برد. زن و مرد در این رابطه خسته کننده و خالی از عشق و محبت، فرزندانی تحویل جامعه می دهند که آنها هم مانند سایر "حرامزاده ها"، نجات خود را در الکل، اعتیاد و خودکشی جستجو می کنند. زنان در این

شریعتی آزادیهای اجتماعی، فردی و جنسی زنان در غرب را ناشی از واکنش شدید به اجحافات کلیسای کاتولیک در قرون وسطی قلمداد می کند و با اشاره به جدا شدن مذهب از زندگی اجتماعی مردم، وجود جوامع سکولار در غرب، آزادیها و حقوق زنان، ازدواج غیر مذهبی و رابطه خارج از ازدواج زن و مرد را تهی شدن مردم از معنویات و علت روی آوری آنان به خودکشی دانسته و این ارزشها را به استهزا می گیرد.

از نظر او فقدان وجود یا تضعیف نقش مذهب باعث میشود که رابطه زن و مرد آن کشش و جاذبه جنسی (تئوری آتش و پنبه آخوندها) را در جوامع مذهبی نداشته باشد. از این رو رابطه زن ومرد را تکراری و بی هدف که خیال و احساس"مرد" را "تحریک" نمی کند، می داند. (٥) چرا که نه "رازی" و نه "معمایی" را در وصال یکدیگر احساس می کنند. در این رابطه، مهارت زن در امور و رفتار جنسی، مرد را متنفر میکند و نمی تواند مرد را نگه دارد و این رابطه را برایش "سیر کننده" بنماید. زن همیشه با خاطره صدها مقایسه، مرد فرسوده اش را در آغوش می گیرد. (٦) زن بخاطر روح حساسی که دارد، نه موجودی خیال انگیز، معشوق عشق های بزرگ، پیوند تقدس، مادر، کانون الهام، بلکه یک کالاست.

شریعتی در مورد خانواده و طلاق می گوید: "همچنان که با قوانین منطقی و مصلحتی با هم شریک شدند و خانواده تشکیل دادند، از هم جدا می شوند و خانواده می پاشد. زیرا باز همان بینش و همان منطق و روح و امکانات ادامه دارد. مردی که طعم صدها آغوش گرم و جوان را چشیده و زنی خسته و از جوش افتاده و پخته که تسلط اش در رفتار جنسی مرد را متنفر می کند، نمی توانند رابطه ای ادامه دار با هم داشته باشند. (٧)

شریعتی در تقبیح زن شهری و مدرن معاصر و در حسرت از دست رفتن گذشته، به تقدیس زن روستایی می پردازد و چنین تصویر رمانتیکی از زندگی پر مصیبت و خشن زن در روستا تصویر می کند و می گوید: "او زن ایلی و روستایی ما نیست که هم در گله و مزرعه با مردش کار بیرون می کند و در تولید و درآمد سهم دارد و هم کارخانه، هم وجین می کند، علف می دهد، درو می کند، میوه و انگور و پنبه می چیند، چهارپایان را آب و علف می دهد، شیر می دوشد، از شیر، کره و ماست و پنیر و کشک و غیره برای خودش یا فروش می سازد، پنبه و پشم می زند، نخ می ریسد، پارچه می بافد، لباس می دوزد، و در عین حال بچه شیر می دهد، غذا می پزد و خانه را اداره می کند و احیانا در خانه هم کار تولیدی دستی و هنری دارد. هم همسر است و هم دایه و هم مادر و هم کارگر و هم هنرمند و هم پرستار. به آزادی نهال های باغشان می روید و بپاکی قمریان صحراشان عشق می ورزد و عاشقانه همچون آهوان دشت های سرزمین شان بچه می زاید و مادری میکند و همچون کبوتران ماده به جفت خویش و به آشیانه خویش وفادار می ماند و در این خانه بی در و دیوار و با این پیوند بی بند و بی افسار، آزادی خویش را در ازای عشق به همخانه و خویشاوندان خویش می بخشد و ... و بالاخره پنجه هایش در مزرعه خاک می فشاند و در خانه طفلش را ناز می کند و در خوابگاه شوی خسته اش را می نوازد و در بازار زیباترین معجزه و رنگ و نقش را می آفریند (٨)

شریعتی مانند آل احمد، مدرنیسم را سیل مهاجم اندیشه برانداز و فرهنگ کش و پوک کننده ای می داند که نسل جوان و تحصیل کرده ما را فرا گرفته است و آخوندها را سرزنش می کند که به جای روی آوری به سیاست و تلفیق مذهب وحکومت و رسالت ابلاغ حقایق، جز یک رساله

شریعتی در توصیف روشنفکر مورد نظر خود می گوید: " روشنفکر امروز ما دیگر آن غربزده قرتی و بیگانه با مردم که در گذشته بود، نیست. او امروز از این که ماشاالله دیگر زبان فارسی اش را پاک فراموش کرده، فخر نمی فروشد. دیگر آن نسل شوم میرزا ملکم خان لاتاری و آقا سید حسن خان تقی زاده آخوند فکلی شده نفتی انقلابی و علامه آزادیخواه فراماسونی و ... که می گفتند باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شویم، روشنفکرانی که تخم غربزدگی را در ایران پاشیدند و با خون و نفت آبیاریش کردند تا مزرعه آباد و حاصلخیزی برای چریدن استعمار ایجاد کنند، نیست. " (۱۰)

شریعتی به شیوه رایج آخوندها، تلاش می کند علوم جدید را جزیی از تعالیم کتاب آسمانی قرآن جا بزند. برای مقبول و علمی نشان دادن نظرات خود از واژه های غربی و مارکسیستی استفاده می کند. گویی این اسلام و قرآن است که وجود مکاتب فلسفی، تاریخ، جامعه شناسی و انسان شناسی را موجب شده است. اهمیت دادن قرآن به نان در آیه یا سوره ای را بعنوان اهمیت دادن اسلام به اقتصاد و نظام اقتصادی جامعه، مخالفت علی امام اول شیعه با خلفای بنی امیه را بعنوان تشیع مذهب اعتراض محرومان و ستم دیدگان، نگران بودن ابوذر در جایی برای فقرا در جامعه قبیله ای شبه جزیره عربستان را بعنوان سوسیالیستی بودن اسلام جا می زند.

شریعتی بطرز ماهرانه ای از توضیح موقعیت و جایگاه زن در اسلام طفره رفته و در مقابل با دادن تصویری رومانتیک و مدرن از دختر پیغمبر در جامعه قبیله ای ۱٤۰۰ سال پیش شبه جزیره عربستان، زنان ایران در دهه هفتاد قرن بیستم را فراخوان می داد که این زن را سمبل زندگی فردی و اجتماعی خود قرار دهند. شریعتی بعنوان یک آخوند بی عمامه، نمی توانست مثل آخوندها اسلام را تبلیغ کند. در جامعه ای که مذهب در آن بی اعتبار شده، مردم وسیعا به ارزش های نوین روی آورده و بشدت به شیوه زندگی مدرن در اروپا تمایل نشان می دهند، شریعتی نمی توانست توضیح المسائل خمینی و خویی و احادیث نوشته شده از جانب محمد باقر مجلسی را تبلیغ کند. شریعتی برای تبلیغ اسلام، از ترمینولوژی مارکسیستی و غربی استفاده می کرد و اگر این واژه های و ترم ها را از آثارش حذف کنید، چیزی جز تعالیم توضیح المسائل ها و رساله های پوسیده آیات عظام از آن باقی نمی ماند.

شریعتی و افراد نظیر او در کشورهای خاورمیانه از جانب اسلام شناسان و شرق شناسان به لقبهایی نظیر پرچمدار رنسانس اسلامی و مدرنیست اسلامی و اسلام گرای رفرمیست لقب گرفته اند، نه تنها خواهان هیچ نوع تغییری در قرآن و احکام اسلامی در تطبیق با نیازهای جوامع معاصر نبوده اند، بلکه برعکس مدافع سرسخت حاکمیت سیاسی و اجتماعی اسلام بر زندگی مردم و بویژه زنان بودند. این اسلامیستهای "مدرن" و رفرمیست" تلاش کرده اند با استفاده از سمپاتی و تمایل مردم به غرب، احکام و اوامر ارتجاعی ۱٤۰۰ سال قبل جوامع بدوی و قبیله ای صدر اسلام را در پوشش مفاهیم، مکاتب و ارزشهای برخاسته از جوامع اروپایی به مردم قالب کنند. شریعتی و امثال او نه تنها خواهان هیچ گونه تغییری در اسلام نبودند، بلکه برعکس خواهان اعمال ارتدکسی اسلام بودند.

آنچه که شریعتی و امثال او در مفاهیم و مقولاتی نظیر شهادت، انتظار برای مهدی موعود، انقلاب جهانی اسلام، امامت، حکومت دین و دین در دولت، و نظام اقتصادی اسلام طرح کرده و توضیح می داد، در وجود جمهوری اسلامی در ایران تحقق یافت.

زنان و انقلاب۵۷ برخلاف تصاویر و تحلیل هایی که از جامعه ایران در دهه های چهل و پنجاه و سالهای قبل از انقلاب ۵۷، از جانب مفسرین غربی و ژورنالیسم رسمی داده میشود، این جامعه نه فقط اعتنایی به مذهب و نگرانی از بابت سست شدن ریشه های اسلامی، و بازگشت به میراث گذشته و امثال آن نداشته، و اهمیتی به الگوهایی که شریعتی و امثال او پیش رویشان می گذاشت، نمی دادند، بلکه برعکس عمیقا طرفدار مدرنیسم و مدافع تحول و پیشرفت بوده است. تلاش های محافل و مجامع مذهبی دقیقا در پاسخ به این بی اعتنایی مردم به مذهب، شکل گرفت. در این دوران، مردم نه تنها از رشد سریع شهر نشینی به ستوه نیامده بودند، بلکه خواهان تغییرات و بهبودهای بنیادی تر در زندگی شان و دستیابی به آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی بودند. زنان نه تنها خواهان حجاب نبودند، که برابری و رهایی بیشتر از قید سنن عقب مانده و مذهبی را می خواستند. و از همین رو هم در انقلاب ۵۷ شرکت کردند.

در آستانه انقلاب ۵۷، حدود پنجاه درصد زن بیسواد بودند. فقر و محرومیت، بیحقوقی و نابرابریهای اجتماعی زنان را همچون میلیونها انسان دیگر به انقلاب و مبارزه برای رفاه، حرمت و عدالت کشاند. انقلاب توسط جریان اسلامی، با کارگردانی و حمایت فعال غرب که مبارزه مردم را "اسلامی" کرد و به برکت عقب ماندگی اپوزیسیون سنتی و روشنفکران و آرمانهای سنتی و عقب مانده آنان "اسلامی" شد و شکست خورد.

اینکه چرا انقلاب ۵۷ شکست خورد، چرا توانستند این انقلاب را "اسلامی" کنند، چرا جریانات اسلامی مشابه در خاورمیانه و آفریقا عروج کردند، دلیلش نه در روی آوری قلوب "مسلمین" عزیز برای حفظ بیضه اسلام، نه در مسلمان بودن اکثریت مردم این کشورها، نه برای دستیابی به ارزشهایی که شریعتی و امثال او تبلیغ می کردند، نه در خسته شدن مردم از پیشرفت و مدرنیسم، که ناشی از نفوذ آرمانهای عقب مانده در بین نیروهای اپوزیسیون و مهمتر از همه اوضاع تاریخی و جهانی ویژه ای بود.

در متن رقابت های شرق و غرب، بر زمینه فقر و بحرانهای حاد سیاسی و اجتماعی، اعتراضات توده های محروم در جوامع خاور میانه، در فقدان آلترناتیوی پیشرو و کارگری، و به برکت نفوذ آرمانهای ناسیونالیستی و مذهبی در میان روشنفکران و اپوزیسیون این جوامع، جنبش های اسلامی به آلترناتیو تبدیل شده یا غرب آنها را به آلترناتیو تبدیل کرد. "مسلمان "کردن مردم، "بیزار کردن" آنان از تغییر و بهبود، و تمایل آنان برای میراث مذهبی و سنتی گذشته، ابزار تبلیغاتی کمپین همه جانبه غرب برای مقابله با اعتراضات مردم و جلوگیری از تبدیل شدن این جنبش ها به جنبش هایی دست چپی، رادیکال و کمونیستی بودند.

جریانات اسلامی در خاور میانه با سوار شدن بر آنتی مدرنیسم و غرب ستیزی خرده بورژوازی مستاصل این کشورهای تحت سلطه و در تقابل با رشد چپ گرایی و کمونیسم و بر زمینه تقابل استراتژیکی غرب و شرق در سطح جهان پا گرفته و رشد کردند. سنتهای اسلامی در چنین اوضاعی فرصت یافتند که بعنوان یک آلترناتیو حکومتی عمل کنند و روی کار آمدنشان ربطی به مسلمان بودن مردم و روی آوریشان به هویت اسلامی نداشت.

اولین هدف ارتجاع و تحجر سنت اسلامی در ایران و سایر کشورهای خاور میانه، زنان و اعمال احکام و قوانین ارتجاعی اسلام در مورد آنان بود. سرکوب جنبش زنان و حق طلبی آنان در انقلاب ۵۷، یکی از محورهای اصلی سرکوب ارتجاع اسلامی در ایران در جریان شکست انقلاب بود. به این مساله در قسمتهای دیگر بطرز مشروح تری پرداخته میشود.

فصل دوم: زن در فلسفه و فرهنگ اسلامی

ادیان و مذاهب رنگارنگ در طول حیات بشر، همواره ابزاری برای خفه کردن و سر بزیر نگه داشتن مردم بوده اند. فلسفه وجودی کلیه مذاهب، توجیه نابرابری های اقتصادی، اجتماعی و جنسی و فرودستی زنان است. جایگاه زن در مذاهب مختلف، انعکاس الهی و آسمانی جایگاه زمینی زن در جوامع طبقاتی و مرد سالار است. زن در روی زمین و در جامعه نابرابر و مرد سالار، بی ارزش و حقیر شمرده می شود تا منفعت های سیاسی و اقتصادی نظام حاکم برآورده شود و مذهب، این بی ارزشی و ستم را در آیه های آسمانی و از زبان فرستادگان اش توجیه و تقویت می کند. مذاهب فرودستی زنان در برابر مردان را اراده خدا و ابدی قلمداد می کنند.

اسلام و جنسیت زن مفهوم فتنه در فرهنگ اسلامی قویا به زن منسوب و منتسب شده است. طبق تعالیم قرآن و احکام مذهبی اسلام و از نظر فلاسفه مسلمان نظیر امام محمد غزالی در قرن یازدهم، زنان وسوسه گر، مخرب و مخل نظم اجتماعی اند و از این رو باید در خانواده و جامعه کنترل شوند تا مردان بتوانند وظایف اجتماعی و دینی شان را انجام دهند.

در فلسفه اسلامی، جنسیت زن غیر قابل مقاومت است، مانند رادار اشعه ای از آن ساطع می شود که مردان را از خود بیخود و فلج می کند. زن منشا ناامنی و اضطراب مرد است. جنسیت زن اگر مورد برخورد مناسب قرار نگیرد، موجب فساد و فتنه شده، توجه مردان را از خدا منحرف کرده و نظم جامعه را به هم می ریزد. از این رو چنانکه فمینیستهای اسلامی با افتخار اعلام می کنند، در اسلام بر خلاف مذاهب یهود و مسیحیت، به تمایلات جنسی زن اهمیت داده شده، اما به منظور آرام کردن زنان و دفع شر ناشی از وجود آنان. اما مفهوم فتنه در عین حال تناقض عجیبی را نمایندگی می کند. از یک سو زنان که از لحاظ ظرفیت عقلی و مغزی از مردان پائین ترند، قدرت استدلال آنان ضعیف و تسلط کمتری بر احساساتشان دارند، در عین حال در مقابل مردان، کنترل بسیار بیشتری بر تمایلات جنسی شان دارند و مردها، آنان را تحریک نمی کنند.

در فرهنگ اسلامی، آزادی زن و حضورش در جامعه، فساد و هوسرانی است و باعث به خطر افتادن ناموس و اعتبار مرد در جامعه می شود و ارزشهای اجتماعی بر اساس انقیاد زنان و حفظ ناموس مردان شکل می گیرد. وظیفه مردان، حفظ ناموس خود، یعنی کنترل و انقیاد زنان است. شخصیت زن و تمایلات فردی و جنسی او در تناقض با مصالح جامعه است. در فرهنگ اسلامی از کودکی به دختر یاد می دهند که بکارت سرمایه اوست و از دست رفتن بکارت یعنی بر باد دادن حیثیت مردان. طبق اوامر ارتجاعی اسلام، مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج و آزاد زن و مرد که زنا نامیده میشود، بسیار سخت، سنگسار در این جهان و سوزاندن در آن جهان است. بسیاری از زنان در جوامع اسلامی، قربانی این ناموس پرستی کثیف و این ذهنیت بیمار مذهبی میشوند. در قرآن ، زنا نهی شده و عقوبت سختی برای آن در نظر گرفته شده است. (۱۱) علاوه بر قرآن، رساله ها و احکام مجتهدین و آیات عظام، که در اینجا مورد بررسی قرار نگرفته اند، مشحون از یک تمایل غیر قابل ارضای جنسی و یک جنون و خشونت آشکار و حیوانی نسبت به زنان است.

بر اساس باورهای اسلامی و اوامر رهبران این مذهب، مردان برعکس زنان، قوی تر، عقلایی تر، تهاجمی تر و در کنترل احساسات شان قوی ترند. اما مردها بردگان غرایز جنسی و خواهان تسلط بر جسم زنان هستند. بر عکس، زنان کنترل زیادی بر تمایلات و کشش جنسی شان دارند. زن در فلسفه اسلامی، برده عشق است و میخواهد قلب مردان را تصرف کند. مردان بطور طبیعی نیاز و تمایل به تملک زنان دارند و زنان هم به طور طبیعی می خواهند مورد تصرف و تملک مرد قرار گیرند: " زنان کشتزار شمایند، و از هر کجای کشت خود می توانید وارد شوید" (۱۲)

مرد سالاری و فرودستی زن در اسلام خدا زن را در اسلام وظیفه لذت جویی مرد تعریف کرده است. زن به مرد تعلق دارد و باید در خانه در خدمت مرد باقی بماند. خدا چنان مردان را در تجاوز به حقوق زنان و خشونت علیه آنان آزاد گذاشته که تنها راه محفوظ ماندن زنان برای شوهرانشان این است که در خانه نگه داشته شوند و در دسترس مردان دیگر نباشند.

طبق احکام اسلامی، زن نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. باید خود را برای هر لذتی که مرد از او بخواهد، تسلیم نماید و نباید بدون اجازه شرعی از نزدیکی با مرد خودداری کند. یعنی به تجاوز جنسی روزمره مرد، تسلیم باشد. در صورت این تسلیم همه جانبه و خفت مادام العمر، تهیه غذا، لباس و منزل او بر شوهر واجب است. زنان در ازای زائیدن، شیر دادن بچه و پرورش فرزند، همخوابگی با شوهر و کار در آشپزخانه، از همسرانشان مرد دریافت می کنند. (۱۳)

زن باید شوهرش را از گناه حفظ کند و برای تمتع از حوریان بهشتی، با عفت و شوهر دوست به بهشت بفرستد.

"باغ های بهشت که درهایش بر روی آنان باز است. در آنجا بر تخت ها تکیه زده اند و شراب و میوه های بسیار می طلبند و در خدمت آنان، حوریان جوان، شوهر دوست و با عفت اند". (۱٤)

حوریانی که در رساله های مجتهدین اسلامی و آیات عظام، هشت متر قدشان است و آنقدر سکسی و در عین حال با تقوا هستند که هفت دست لباس پوشیده اند و در عین حال گویی لباسی بر تن ندارند.

مطابق احکام اسلامی، زنان به زور و اجبار در یک رابطه زناشویی قرار می گیرند و به زور هم در آن رابطه نگه داشته می شوند. بر اساس قوانین اسلامی، بسیاری از این "زنان"، دختران نه ساله ای (هشت سال و نیم قمری) هستند که در واقع طبق اوامر ارتجاعی قرآن و احکام آیات عظام، مورد سو استفاده جنسی قرار می گیرند. در حالیکه اکثر زنان از انتخاب یگانه همسر خود محرومند، به مردان اجازه داده می شود که برای حفظ خود از گناه و فتنه که مسبب آن زنان هستند، با زنان متعددی، البته با حکم اسلام رابطه داشته باشند. در اسلام مردان حق دارند چهار همسر رسمی و تا بی نهایت صیغه داشته باشند. قرآن در همین مورد می گوید: از زنان هر چه خوش دارید، دو دو، سه سه و چهار چهار بگیرید" (۱۵)

از نظر اسلام، علاقه زن معلول علاقه مرد به زن و وابسته به اوست. زن موضوع سرور و بهجت مرد واقع می شود. سرشت اسلامی، کلید فسخ ازدواج را به دلیل ضعیف و ناقص بودن زنان، به مرد داده است. زن احساساتی و وابسته به مردان و توسری خور و سربزیر است. او آرام و ملایم، و از تندی و رو دررویی گریزان است. از نظر اسلام، زن رازها را اسرار و

در اسلام، زن وابسته به مرد، متعلقه و مایملک اوست. در اسلام، مرد قیم زن و بر او حق تسلط دارد. در قرآن آمده است: "مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود" (١٦) یا " مردان را بر زنان، تسلط و حق نگهبانی است، هم بواسطه برتری که خدا بر آنان روا داشته و هم بواسطه آنکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند" (١٧) در اسلام، زن نه یک انسان که مایملک مرد و مادر فرزندان اوست. مادر به معنی زاینده و شیر دهنده که میتواند در ازا خدماتش به مرد، از او مزد مطالبه کند. مرد نه تنها قیم و سرپرست زن، که تادیب کننده او نیز هست: " ... و زنانی که از مخالفت آنان بیمناکید، باید نخست آنان را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند، از خوابگاه آنان دوری گزینید، باز اگر مطیع نشدند، آنها را کتک بزنید..."(١٨)

در اسلام، زن شیطانی است که می تواند مردان و جامعه را منقلب کند. بدلیل اغواگری و و سوسه زنان، باید همیشه بین زن و مرد، فضا و فاصله ای موجود باشد. حجاب و پوشاندن زنان در اسلام، برای کنترل زنان و جلوگیری از نقش مخرب آنان در جامعه است. (١٩)

در قرآن آمده است: " ای پیغمبر، به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشتن را به چادر فرو پوشند که این کار برای اینکه به عفت و حریت شناخته شوند و از تعرض و جسارت آزار نبینند، بسیار بهتر است" (٢٠)

و "ای رسول ما، زنان مومنه را بگو تا چشمها از نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنکه قهرا ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهران خود و پدران و .. و آنطور پای بر زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود" (٢١)

"ای زنان پیغمبر، شما نیستید مانند یکی دیگر از زنان (بلکه مقامتان رفیع است) اگر خدا ترس و پرهیزگار باشید، پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن نگوئید مبادا آنکه در دلشان بیماری هوی و هوس به طمع افتد، بلکه متین و درست سخن بگوئید (٢٢)

در قرآن در مورد حجاب و زنا آمده: " ... و کنیزکان خود آنها که مایلند به عفت، زنهار برای طمع مال دنیا جبرا به زنا وادار مکنید که هرکس آنها را اکراه به زنا کند، خدا در حق آنها که مجبور بوده اند، آمرزنده و مهربان است، لیکن شما را به جای آنان عقاب خواهد کرد" (٢٣) و "به زنان مسلمان بگو از نگاه شهوت آگین خودداری کنند و عفت خود را حفظ نمایند و زیبایی های خود را آشکار نکنند، مگر آنچه اکه آشکار است (صورت و کف دست و پا) و روسری هایشان را به گریبان بزنند" (٢٤)

اسلام، نابرابری و جدایی جنسی زن و مرد

رسالت اسلام و سایر مذاهب، تبعیض و جدایی جنسی بین زن و مرد است. حجاب و مکانیسم های مشابه در اسلام، کاملترین شکل این جدایی بین دو جنس را تامین می کند. از این رو حجاب، این زشت ترین مظهر تبعیض و ستمگری مذهبی بر زنان تحمیل می شود. علاوه بر این، حجاب و اوامر ارتجاعی اسلامی مشابه آن، مکانیسم هایی هستند برای کنترل و تحت

تاثیر روان شناسانه چنین تلقی ای از زن در فرهنگ اسلامی، بی ارزشی و فرودستی زن، و اعتماد به نفس و قدرت بیش از اندازه مرد است. برتری و قدرت مردان و نرمهای جنسی و شرعی و قانونی که آنها را قادر می سازد تا هر اندازه که می خواهند به زنان و رابطه جنسی با آنان دسترسی داشته باشند، تصویر زن را در فرهنگ اسلامی شکل می دهد. در مقابل زنان نیز با این روح بار می آیند که بدن و تمایلات جنسی شان را منفی بینگارند.

در فرهنگ اسلامی، زن شایسته، کسی است که از ضعف و کمبودهای فیزیکی و مغزی خود نسبت به مردان آگاه است، جای خود را می داند، کم حرف می زند و کم میخواهد، شکننده، احساساتی و وابسته به مردان است. از خطر بروز تمایلات جنسی اش آگاه است. ضعف و انفعال خود را پذیرفته و به بخشی از وجودش تبدیل شده است. چنین زنی خواسته ها و تمایلات خود را انکار میکند، به مردش خدمت کرده و نیازهای عدیده او را برآورده می کند. چنین زنی احترام و یکسانی و حقوق فردی برای خود نمی خواهد. او با صبر و خفت رنج می برد و تحمل می کند.

در اسلام، مبنای احکام نابرابر و موقعیت فرودست زنان، تفاوتهای فیزیکی و طبیعت متفاوت زنان نسبت به مردان اعلام شده است. طبق احکام اسلامی، تفاوت در قدرت استدلال، میزان هوش، تعقل و خردمندی پائین زنان و کم بودن تسلط آنان بر احساسات و عواطف شان، باعث می شود که موقعیت اجتماعی و قانونی پائین تری ازمردان داشته باشند. علاوه براین، طبق باورهای اسلامی، زنان بشدت احساساتی و کم عقل اند، نمی توانند در قانون و قضا و سیاست موثر باشند.

در فلسفه، شریعت، فقه و سنت اسلام، زنان شکننده اند و در طبیعت و خلقت آنهاست که غلط رفتار کنند. بنابراین به مردان آموزش داده می شود که با اعمال غلط زنان با مدارا رفتار کنند ، چرا که این اعمال در طبیعت و سرشت زنان است. در اسلام، اعمال و افکار زنان باید بر طبق محدودیتهای ذاتی و استعداد فطری پائین تر آنان ارزیابی شود. زن هر چه بتواند به مدارج عملی و اجرایی بالایی هم برسد، باز هم طبق فلسفه اسلام و احکام آن، عقلش ناقص است، نباید با او مشورت کرد چون رایش ضعیف و عزمش سست است. در فرهنگ اسلامی، مردی که با زنان مشورت می کند، ملعون است. اسلام به مردان اندرز می دهد که اگر هم با زنان در امری مشورت می کنند، عکس آن عمل کنند چون شیطان نهفته در سرشت زنان، سررشته امور را بدست می گیرد.

بر اساس فقه اسلامی، زن نصف مرد است. بر طبق این احکام، شهادت زنان، و حق ارث آنان نصف مردان است. (۲۵)

نه فقط قرآن، که حدیث و سنت و زندگی پیغمبر و سایر رهبران این مذهب، ناظر بر تنظیم روابط و مناسبات زندگی بدوی و قبیله ای مردم در شبه جزیره عربستان در زمان ظهور اسلام است. رساله های فقها و مجتهدین اسلامی نیز تا آنجا که به موقعیت زنان بر می گردد، سرشار از نفرت انگیز ترین اصول و اوامر زن ستیزانه هستند و تا آنجا که به جنسیت زنان و رابطه زن و مرد مربوط است، یک پورنوگرافی زمخت و خشن و وحشیانه علیه زنان است.

اسلام مخلوق ناتوانی و جهالت انسان این واقعیت که تاریخ ظهور و پیدایش مذاهب به حدود دو هزار سال قبل باز می گردد، به مذهب خاصیتی بشدت ارتجاعی و واپسگرا می دهد. اسلام نیز مانند سایر مذاهب، نمی تواند همچون سد و مانعی در مقابل تحولات و پیشرفتهای اجتماعی و بهبود شرایط زندگی انسانها مقاومت نکند و نظام و فرهنگ کهنه و نابرابر را در مقابل دنیای جدید و تحول و پیشرفت، تقویت نکند. مخالفت سرسختانه کلیسای کاتولیک با ایده ها و افکار نو و علم، شکنجه و آزار دانشمندان و متفکرین در سراسر قرون وسطی و دشمنی کلیه مجتهدین و آخوندهای ریز و درشت در طول تاریخ معاصر ایران با هر آنچه که نشانی از انسانیت و آزادیخواهی و بشر دارد، خصلت مشخصه مذاهب و اسلام است.

اسلام، ابزاری برای توجیه و تداوم تبعیض و نابرابری بین انسانها، و بین زنان و مردان است. اسلام مردود است، نه بعنوان یک ایدئولوژی و سیستم فکری در خود و نه صرفا بعنوان خرافه و توهم و تخیل، بلکه بدلیل نقش و ضرورت اجتماعی آن در توجیه تبعیض و نابرابری جنسی و عاملل تفرقه بین انسانها، باید افشا و طرد شود.

عجز و ضعف مطلق انسان اولیه در برابر نیروهای طبیعی و عدم آگاهی از علت وجودی و منشا این نیروها، تمام ابعاد زندگی او را تحت سیطره قرار داد و او را وادار کرد که خدایان را خلق کرده و به آنان پناه برد و تلاش کند مرحمت آنها را جلب و طبیعت را به کنترل خود درآورد یا حداقل از قدرت ویران کن آن رهایی یابد. اگر خدایان و الهه ها، و مذاهب اولیه، حیات شان را مدیون جهل و ناتوانی بشر در مقابل نیروی مقهور کننده و سرسخت طبیعت بودند، ادامه حیات مذاهب، ناشی از وجود آن نیروهای اجتماعی است که با تکامل جامعه، ظهور طبقات اجتماعی با منافع آشتی ناپذیر و سلطه مناسبات طبقاتی بر زندگی بشر حاکم می شوند. مارکس می گوید: "مذهب مخلوق انسان در تنگنا افتاده است" (٢٦)

انسان در بندی که زندگی اجتماعی و فردی اش مقهور مناسبات و روابطی است که کاملا برخلاف خواست و اراده او عمل می کنند، و او تنها ناظری از خود بیگانه و تحقیر شده در این مناسبات است، چنین انسانی ناگزیر در ذهن خود اراده ای مافوق اراده خدا را بر جامعه حاکم می کند و سرنوشت خود را ناشی از اراده او می پندارد. انسان از خود بیگانه ای که در تنگنای این مناسبات حقارت بار گیر افتاده، مرعوب و مطیع و دارای عواطف و تمایلات عقب مانده، تبعیض آمیز و زورگو خواهد بود. اسلام، مردسالاری و برتری مردان، موقعیت فرودست زنان و تبعیض جنسی بین زن و مرد را تحت عنوان اراده خدا، بعنوان مکمل مناسبات نابرابر طبقاتی، توجیه و تداوم می بخشد. رسالت اسلام، ایجاد جدایی کامل جنسی بین زن و مرد، اعمال یک تبعیض تمام عیار جنسی نسبت به زنان و توجیه ستم ها و نابرابری های طبقاتی است.

فصل سوم: زنـان، انقلاب ۵۷ و ضد انقلاب اسلامی

مر مرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زنم   زین گناه است که تا زنده ام اندر کفنم

من سیه پوشم و تا این سیه از تن نکنم   تو سیه بختی و بدبخت چون بخت تو منم

میزاده عشقی (۲۷)

زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت   زن چه بود آن روزها، گر زانکه زندانی نبود

کس چو زن اندر سیاهی قرنها منزل نکرد   کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود

پروین اعتصامی (۲۸)

در ادبیات و فرهنگ عصر انقلاب مشروطه و پس از آن، اشعار مشابه شعرهای میرزاده عشقی و پروین اعتصامی در بالا، فراوان یافت می شوند. آزادیخواهی و تمایلات ترقی خواهانه، تحت تاثیر انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه و سپس انقلاب اکتبر، با تبعیت از ارزشهای انسانی ناشی از آن، در پی محو استبداد و برقراری حقوق مدنی مردم، و استقرار آزادیها و تعالی و پیشرفت زنان بود. تحقق حقوق زنان و حضور آنان در جامعه شرط پیشرفت و ترقی جامعه شمرده می شد و حجاب و محصور کردن زنان در خانه و اندرونی، مظهر جهل و عقب ماندگی بود. در آن زمان روشنفکران و فضای فرهنگی و فکری جامعه به تمدن و روش زندگی مردم در غرب و ایده های پیشرو مانند دولت غیر مذهبی، آموزش و پرورش بدون مذهب و برابری زنان بعنوان ارزش های برخاسته از جوامع اروپایی تمایل و سمپاتی زیادی نشان می دادند و اسلام برای آزادیخواهان، همزاد و خادم ارتجاع و استبداد و حجاب سمبل واپسگرایی و انحطاط شمرده می شد.

بسیاری در مقایسه انقلاب ۵۷ و انقلاب مشروطه، انقلاب ۵۷ را در نقطه مقابل انقلاب مشروطه و ارزش های آن و در تضاد با فضای فکری و اجتماعی جامعه در آن زمان ارزیابی می کنند. برخی آن را یک پسرفت، و اکثرا که طیف وسیعی از مفسرین غربی، ژورنالیسم رسمی و طیف روشنفکران دانشگاهی در غرب و فمینیسم را در بر می گیرد، انقلاب ۵۷ را تلاش مردم ایران برای بازگشت به گذشته، ریشه های خودی، نقش سنتی زن و حجاب بعنوان سمبل مبارزه علیه ارزشهای تحمیلی غرب به جامعه و مردم و زنانی که ظرفیت یا لیاقت پذیرش این ارزش ها و روش زندگی را نداشتند، می دانند.

می گویند تغییرات سریع دهه پنجاه، رشد شهر نشینی و هجوم فرهنگ مصرفی غرب، باعث شد که زنان به گذشته، اسلام و حکومت مذهبی رو کرده و جمهوری اسلامی را سر کار بیاورند. می گویند توقع زنان از انقلاب ۵۷، پیاده کردن ارزش های اسلامی بود. و زنان با چادرهای سیاه در تظاهراتها، وحدتشان را با اسلام و ضدیت شان را با مدرنیسم و ارزش های نوین اعلام کردند. اسلام را مایه و علت خودآگاهی زنان در انقلاب ۵۷ می خوانند. می گویند حجاب به زنان شخصیت می دهد و در سایه آن زنان به زندگی و فعالیت های اجتماعی کشیده

اما برخلاف این تئوری های رایج، انقلاب ۵۷، برای روی کردن به حجاب، بازگشت به میراث خودی و ارزش های گذشته نبود. جمهوری اسلامی هم به دلیل شبکه مساجد، نفوذ تشیع، تار و پود قوی آخوندها و سلسه مراتب مذهبی در میان مردم نبود که بر سر کار آمد. انزجار مردم از مدرنیسم، علاقه زنان به حجاب، سرعت بیش از حد شهر نشینی و عطش برای ارزشهای اسلامی، عواملی نبودند که جمهوری اسلامی را بر سر کار آوردند.

در مقایسه انقلاب ۵۷ با دوران پس از مشروطیت هم، زنان که در یک جامعه صنعتی و مناسبات اجتماعی و اقتصادی پیشرفته تری نسبت به زمان مشروطه زندگی می کردند و در جامعه حضور داشتند، برای تغییر و بهبود در زندگی شان انقلاب کردند. زنان در سال ۵۷ نه برای آنچه که در زمان مشروطه یعنی حدود نود سال پیش کفن سیاه، مظهر انحطاط و تیره بختی و جهالت تلقی می شد، بلکه برای آزادی، تجدد و یک زندگی بهتر پا به انقلاب گذاشتند.

انقلاب ۵۷ و ضد انقلاب اسلامی انقلاب ۵۷ حرکتی برای رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی بود. دولت اسلامی، ارزش ها و شعارهای اسلامی و حجاب زنان، نه فقط محصول این انقلاب و از عوامل برانگیزاننده آن نبودند، بلکه اتفاقا سلاحی برای سرکوب آگاهانه این انقلاب بودند. در ایران سالهای قبل از انقلاب، اسلام به پرچم اعتراض روشنفکران و نیروهای خرده بورژوایی اپوزیسیون که تحت فشار سرمایه بزرگ امپریالیستی بوده و از زاویه ای ارتجاعی و عقب مانده به امپریالیسم اعتراض داشته و با تحولات اقتصادی اجتماعی ناشی از حاکمیت سرمایه، بویژه بعد از اصلاحات ارضی، مخالف بودند، تبدیل شد. طنز تلخ تاریخ این است که سنت پوسیده و منحط خمینی و نهضت آزادی و شریعتی که از بی اعتبار شدن مذهب و بی اعتنایی مردم به آن به تقلا افتاده، و تلاش می کردند نفوذ مذهب را که رو به سراشیب بود، حفظ کنند، بعنوان عامل برانگیزنده انقلاب و نتیجه و محصول انقلاب مردم، بر سر آنان سوار کردند.

در جریان انقلاب ۵۷، خمینی و جمهوری اسلامی بعنوان یک سنت سیاسی واپسگرا که در تحولات چند دهه اخیر در ایران، به عقب رانده شده و منزوی شده بود، یعنی سنت پان اسلامیستی ظهور کرده و به کار گرفته شدند. جمهوری اسلامی بعنوان ابزار مقابله غرب با بلوک شرق در سطح جهان، در مقابله با رشد یک انقلاب همگانی و گسترده، انقلاب ۵۷، که بسرعت رادیکالیزه می شد و بیم از دست رفتن کنترل غرب و نیروهای ارتجاعی بر آن می رفت، از جانب غرب بکار گرفته شد. ظهور جمهوری اسلامی بدلیل مقابله و موازنه استراتژیکی در سطح جهان و در متن معادلات جنگ سرد، صورت گرفت. رژیم خمینی نتیجه کنفرانس گوادلوپ بود. بورژوازی غرب برای مقابله با انقلاب رشد یابنده ایران در سال ۵۷، انقلاب، را اسلامی و "رهبری" خمینی بر آن را کارگردانی کرد. بدین ترتیب در رسانه ها و افکار عمومی در سراسر جهان، مردم انقلاب کرده را مقلدین و پیروان خمینی و مدافعین اسلام خواندند، و زنان که به طرز بی سابقه ای در انقلاب شرکت داشته و خواستها و توقعات انسانی ای از آن داشتند، زنان خسته از مدرنیسم و خواهان حجاب و اسلام معرفی شدند.

"جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را می شناختند و از اعتصاب کارگران نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمربند سبز در کش و قوس های جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران،

در فقدان یک آلترناتیو سوسیالیست و سکولار، با جمهوری اسلامی، جامعه از سر توهم و خوش باوری، استیصال و در نهایت اجبار، به سنت پوسیده اسلام در اپوزیسیون اجازه داد به عنوان یک آلترنایتو حکومتی بر سر کار بیاید. این سنت اسلامی، با آرمان ارتجاعی ضدیت با مدرنیسم، با عطش سیری ناپذیر بازگشت به گذشته، بیشتر و قوی تر از هر سنت و آرمان ارتجاعی دیگری در اپوزیسیون موقعیت زنان را به قهقرا راند.

خمینی و جریان اسلامی، الگویی در مقابل جامعه پیشین ایران قرار داد که در مورد مدرنیسم و فرهنگ غربی تا خودکفایی اقتصادی، سیاست خارجی غیر متعهد، هژمونی طلبی اسلامی در منطقه خاور میانه با پلاتفرم و شعارهای بخش اعظم اپوزیسیون بورژوایی رژیم شاه از جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی جناح های راست تر بورژوازی ایران مشترک بود. این سنت پوسیده و متحجر عملا، کل اپوزیسیون ضد مدرنیست و ملی را حول شعارها و پلاتفرم و برنامه خود جمع کرد و کل این نیرو و حمایت غرب را در خدمت سرکوب انقلاب ۵۷ به کار گرفت.

پس از مدتی کوتاه تر از یک ماه از ظهور حکومت اسلامی، توهمات و پندارهای خوش مردم، با واقعیات تلخ جایگزین شد. مبارزات کارگران و مردم محروم برای ادامه و تعمیق انقلاب و علیه جکومت اسلامی ادامه یافت. جنبش بیکاران، جنبش های مردم محروم و تحت ستم در کردستان و ترکمن صحرا و مبارزات کارگران در مراکز صنعتی، و جنبش زنان علیه حجاب اسلامی و سایر قوانین سرکوبگر و ارتجاعی اسلام و رژیم جدید ادامه یافت. این جنبش های اعتراضی که ادامه انقلاب ۵۷ بودند، با سرکوب شدید ضد انقلاب اسلامی روبرو گردید.

در جریان انقلاب ۵۷ حاکمیت ارتجاع اسلامی و آنچه که پس از آن اتفاق افتاد، به روشنی و بیش از هر زمان دیگری، رابطه اسلام و حقوق زنان را به نمایش گذاشت. دیگر بحث بر سر اثبات نظری ضدیت قرآن و اسلام و فعالین اسلامی با حقوق زنان نبود، بلکه مساله به امری که زندگی میلیونها انسان را تحت الشعاع قرار می داد، تبدیل شد.

حجاب اجباری و جنبش هشت مارس دو هفته پس از استقرار جمهوری اسلامی، خمینی دستور داد قانون حمایت خانواده رژیم پیشین که در سال ۱۳۵۵ تصویب شده و نسبت به قانون مدنی سابق (مصوب سال ۱۳۰۷) تغییرات محدودی در زمینه تعدد زوجات مرد، و بی حقوقی زنان در امر طلاق، کرده بود، مورد بررسی قرار گرفته و موازین غیر شرعی آن معلوم و لغو شوند. این، زمینه ای برای تحکیم و تصویب قوانین کاملا قرآنی بر زندگی مردم و زنان بود. یک روز قبل از هشت مارس ۱۹۷۹، روز جهانی زن، خمینی در یک سخنرانی خطاب به جمعی از زنان گفت: " خانمها می توانند به اداره ها بروند ولی با حجاب اسلامی بروند"(۳۰) خمینی هنگامی که در پاریس بود، بارها در مقابل سوالات متعدد خبرنگاران خارجی، با رندی مخصوص آخوندها از اعلام صریح حکم اسلام در مورد زنان طفره رفته و با کلی گویی، قرآن و آخوندها را مدافع حقوق زن خوانده بود.

حجاب زنان اولین مساله ای بود که اعتراض های سیاسی قدرتمند و بلافاصله ای را علیه حکومت اسلامی برانگیخت و زنان جز اولین گروههایی بودند که رژیم اسلامی را به مصاف طلبیدند. این حکم خمینی موجب شد که هزاران زن در روز هشت مارس سال ۵۷ به خیابانها بریزند و علیه حجاب اجباری و لغو قانون حمایت خانواده اعتراض کنند. زنان شعار می دادند: "آزادی باید نباید ندارد"، در طلوع آزادی، جای آزادی خالی"، آزادی، مساوات حق مسلم ماست". در این تظاهرات حدود سی هزار زن شرکت داشتند. اوباش حزب اللهی با چماق و زنجیر و چاقو به تظاهراتهای زنان که بمدت یک هفته در نقاط مختلف ادامه داشت، حمله کرده و زنان معترض را عروسک های غربی، فاسد و عوامل آمریکا خواندند. با شعار "یا روسری، یا توسری" تظاهرات زنان غیر قانونی اعلام شد و زنان معترض به مرگ محکوم شدند. از این پس سرکوب زنان در سرکوب آرمانهای انقلاب ۵۷ جایگاه ویژه ای یافت و موج اعدام و دستگیری زنان در در کنار سرکوب سایر جنبش های اعتراضی کارگران و مردم محروم وسعت یافت.

پس از فرمان خمینی، قانون حمایت خانواده لغو شد وحق قضاوت از زنان سلب گردید. حجاب از تابستان، ۱٤ تیر ماه سال ۵۹، (۱۹۸۰)، اجباری شد. تظاهرات اعتراضی زنان علیه حجاب به مدت یک هفته ادامه داشت. پس از تصویب قانونی حجاب، موج تحقیر و سلب حقوق و حضور زن، در خیابان، محل کار، مغازه و کوچه از جانب چاقو کشان اسلامی بالا گرفت. طی این دوره، زنان سه تظاهرات علیه حجاب و سایر تضییقات اسلامی سازمان دادند: در مارس ۱۹۷۹، پائیز ۱۹۷۹ و تابستان ۱۹۸۰. در مقابل تظاهرات های زنان آزادیخواه، قطب زاده از عوامل دولت اسلامی، تظاهراتی با شرکت زنان زنان حزب اللهی و چاقو کشان رژیم ترتیب داد.

جنگ تمام عیار اسلام بر علیه زنان از این پس، از ۱۵ تیر ماه سال ۵۹، مدارس مختلط ممنوع شد. فعالیت مهد کودک ها در وزارتخانه های دولتی، برای تحت فشار گذاشتن زنان شاغل محدود شد. سن ازدواج برای دختران تقلیل داده شد و موج دستگیری و اعدام زنان به بهانه های مختلف ادامه یافت. آپارتاید جنسی در اتوبوس ها، آرایشگاهها، بیمارستان ها، غذاخوری ها، کارخانه ها، ادارات و دانشگاهها و .. اعمال گردید.

طی مدتی کوتاه، یازده زن در شهرهای کرمان، بوشهر، اهواز، اردبیل، نوشهر و ساری به جرائمی مانند فساد اخلاق، فحشا و زنا، سنگسار و یا به جوخه های آتش سپرده شدند. از جانب دولت اسلامی، ستاد های ویژه مبارزه با بد حجابی در استانها و شهرستان های مختلف تشکیل شد و گشتهای امر به معروف و نهی از منکر به خیابان ها اعزام شدند. فعال تر از گشتهای رسمی و اعلام شده، دستجات چاقو کش، رنگ پاش و اسید پاش به روی صورت و لباس زنان بود که فجایع بی نظیری را به بار آوردند.

در توضیح اهمیت و فوریت سرکوب زنان، اعمال حجاب و به خانه راندن زنان، خمینی در سال ۱۳٦۰ (۱۹۸۱) ، گفت: "مهمترین ثمره انقلاب، بازگشت به حجاب زنان بود، اگر هیچ ثمره دیگری هم نداشت، انقلاب با همین حجاب به نتیجه خود رسید" خمینی طی این دوره در سخنرانی هایش در مورد حجاب گفت: " حجاب اسلامی، یعنی حجاب وقار، شخصیت، ساخته دست من و فقیه و دیگران نیست. این نص صریح قرآن است، آن قدری که قرآن مجید بیان کرده، نه ما می توانیم از آن حدود خارج شویم و نه زنانی که معتقد به این کتاب بزرگ آسمانی هستند" (۳۱)"جنایت دوم که باز به تقلید آتاتورک بی صلاحیت، آتاتورک مسلح غیر صالح انجام داد، قضیه کشف حجاب با آن فضاحت بود... خدا می داند که در این کشف حجاب بر

"اسلام نمی گذارد که لخت به دریا بروند و شنا کنند. جلو آنهایی را که با زنها لخت به دریا می روند را می گیرد. مردم مسلمانند و نمی گذارند زنها و مردها با هم به دریا بریزند. تمدن اینها این بود! و اینها از تمدن و آزادی این را می خواهند. تمدن غربی می خواهد آن است که زن و مرد لخت بشوند و به دریا بریزند... مگر مازندرانی ها و یا رشتیها می گذارند که دریایشان مثل آن وقت باشد. زن و مرد در یک دریا بروند و مشغول عیش و عشرت بشوند. اینها آزادی می خواهند بروند قمار کنند و لخت بشوند...." (۳۳)"خانمها برای اینکه یک چیزی دستشان بیاید، یا اینکه صاحب منصب شوند، نیامدند بیرون خودشان و بچه هایشان را به کشتن بدهند. این اسلام و قرآن است که خانمها را آورده است بیرون و همدوش مردها بلکه جلوتر از مردها وارد صحنه سیاست کرده است" (۳٤)

"شما سهم زیادی در این نهضت دارید. می شود گفت که این نهضت را بانوان پیش برده اند. برای اینکه بانوان در خیابانها ریختند. در صورتی که بنا این نبود که بانوان به خیابان بریزند و لکن ریختند توی خیابانها و اگر احتمال می رفت برای مردها سستی در کار باشد همین معنا آنها را شجاع کرد. مردها وقتی دیدند زن ها آمده اند و مشغول یک کاری هستند آنها هم شجاع شدند" (۳۵) "اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختر و پسر در آغوش هم کشتی بگیرند چنانکه در شیراز شده است. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختران عفیف مردم در مدارس، زیر دست جوانها باشند و مردها را به مدرسه دخترانه بفرستند و فساد راه بیندازند" (۳٦) "دشمنان می خواستند بانوان از بچه هایشان جدا باشند. بانوان را به ادارات بکشانند نه برای اینکه اداره درست بشود بلکه برای اینکه ادارات را فاسد کنند و بچه ها را از دامن مادر جدا کنند..." "در وزارتخانه های اسلامی نباید زنهای لخت بیایند. زن ها بروند اما با حجاب باشند مانعی ندارد، بروند کار کنند، لیکن با حجاب شرعی باشند، در حفظ جهات شرعی باشند."

"... اسلام، زن را از توی لجن زارها برداشته، آورده و به او شخصیت داده ... " (۳۷)

"لابد اطلاع دارید خصوصا در تهران که چقدر مراکز فحشا در طرق مختلف در تهران وجود داشت که حتی بعضی از آنها گفتنی نیست و همین طور اطراف دریا ... وقتی مردم دریا می روند یکی از اموری که دشمنان به آن دامن می زنند همین مختلط بودن جوانها و زن و مرد است و این نه از باب این است که اینها می خواستند به جوانهای ما خوش بگذرد بلکه از باب این بود که جوانهای ما را به تباهی بکشند.... آنقدر که اسلام به زن خدمت کرده است خدا می داند به مرد خدمت نکرده است." (۳۸) " قاتل (رضا شاه)، زیر لوای فعال کردن نیمی از جمعیت، یعنی زنان، این قاتل حجاب را برداشت و به جای فعال کردن این نیمه، نیمه دیگر و (مردان) را منفعل کرد. آنها را مثل عروسک درست کردند و به این طریق به ادارات فرستادند و گذاشتند به خیابانها بروند. زنان در ادارات مانع کار مردان شدند و آنهایی که در خیابان ها راه افتادند، جوانها را به فساد کشاندند" (۳۹)

در این دوره، مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت موقت اسلامی و رئیس نهضت آزادی، به دفعات اعلام کرد که "اسلام به زنان اجازه تصدی مقامات قضایی را نمی دهد، چون خیلی احساساتی هستند"، یا "به لحاظ طبیعی هیچ نوع برابری بین دو جنس از نظر خصوصیات یا قدرت جسمی و اخلاقی، و تحمل و شکیبایی وجود ندارد" (٤٠) بنی صدر، رئیس جمهور هم حجاب را تائید کرد و دفتر ریاست جمهوری حضور زنان کارمند در محل های کار را با

بنی صدر، رئیس جمهور اسلامی، در توضیح ضرورت حجاب گفت که از گیسوی زنان اشعه ای ساطع می شود که در اثر آن مردان به لحاظ جنسی تحریک می شوند. او تاکنون چندین بار، این اظهار نظر را که میلیونها زن و مرد آن را با کمال بهت، ناباوری و حیرت شنیدند، را دروغ و تهمت خوانده است.

در سال ۵۸، زنی در اردبیل به جرم زنا به دو بار اعدام محکوم شد. خمینی از پاسخ دادن به سوالات خبرنگار (اوریانا فالاچی)، در این مورد طفره رفت و بلاخره پس از اصرار وی گفت: " اگر این راست باشد، حق اش بوده است. من درباره جزئیات آن نمی دانم. این زن باید خطای بزرگی مرتکب شده باشد. از دادگاه بپرسید که او را محکوم کرده است. درباره این چیزها اینقدر حرف نزنید، من خسته شده ام... مسائل مهمتری وجود دارند..." ((۴۲)

علیرغم همه سرکوب ها و عربده کشی های اسلامی، رویدادهای بلافاصله پس از قیام، از جمله جنبش هشت مارس زنان نشان داد که حرکت و دینامیسم انقلاب پابرجاست. نشان داد که برخلاف آنچه که غرب و ژورنالیسم رسمی و مفسرین اش می گفتند، مردم نه برای اسلام، که برای رفاه و آزادی و عدالت به میدان آمده بودند. انقلاب مردم در سال ۵۷، مثل بسیاری از انقلابات سرانجام با سرکوب بسیار وحشیانه و خونینی به شکست انجامید.

بسیاری از زنان که تا آن زمان مرزهای حضور در جامعه، اشتغال، و تحصیل و مهمتر از همه شرکت وسیع و میلیونی در یک انقلاب را پشت سر گذاشته بودند و از جانب حکومت اسلام به مصاف طلبیده شده بودند، تحت سرکوب شدید، ناگزیر از قبول حجاب اجباری و تحمل سایر قوانین و احکام ارتجاعی اسلامی شدند. اما زنان این احکام و قوانین را روزمره زیر پا گذاشته و "بدحجابی" می کردند.

حجاب اجباری سرآغاز یک حمله همه جانبه به زنان بود و به زودی، معناهای دیگر خود را آشکار کرد: آپارتاید جنسی، اصل ۱۱۰ قانون اساسی در مورد ممنوعیت زنان در دستیابی به پست رئیس جمهوری، ممنوعیت قضاوت زنان، ممنوعیت شرکت زنان در مسابقات ورزشی، لغو مدارس مختلط، پائین آوردن سن ازدواج برای دختران، ممنوعیت تحصیل در برخی رشته های مهندسی و کشاورزی، قوانین بغایت ارتجاعی و ضد زن خانواده، ازدواج، طلاق، ارث، شهادت، سرپرستی اطفال و قانون قصاص اسلامی.

از آن پس تا کنون، طی این سالها، هزاران زن بدلیل "بدحجابی"، دستگیر، زندانی و شلاق خورده اند یا مورد حمله دستجات چاقو کش و اسید پاش اسلامی قرار گرفته اند. مقاومت زنان در مقابل حجاب، عکس العمل مسلحانه اوباشان رژیم اسلامی را موجب شده است. روزانه دهها زن بدلیل عدم رعایت حجاب یا "بدحجابی"، تنبیه و زندانی می شوند. سران رژیم بارها و به مناسبت های مختلف، عدم رعایت حجاب را با حمله به نظم اجتماعی مستقر و تحریک علیه جمهوری اسلامی، یکسان اعلام کرده اند.

علیرغم این جنگ آشکار و تمام عیار اسلامی بر علیه زنان، جنبش زنان در مقابله با حجاب و قوانین اسلامی چه به شکل مقاومت منفی و چه به صورت تلاش اثباتی برای دستیابی به حقوق انسانی و حفظ شان و حرمت خود و حضور در اجتماع ، اشتغال، ورزش، تحصیل و سایر فعالیت های اجتماعی ادامه دارد.

فصل چهارم: زنان و قوانین حکومت اسلامی

به موازات عمل مستقیم و در صحنه جمهوری اسلامی در سرکوب مردم انقلابی در کارخانه ها، خیابانها و دانشگاهها، حمله به آزادیهای سیاسی و بستن روزنامه ها و حمله به تظاهرات ها و سرکوب مردم در کردستان، حجاب اجباری و فرستادن زنان به خانه، حکومت اسلامی، تلاش برای قانونی کردن ضد انقلاب را آغازکرد.

زن در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۵۸ تصویب شد. در مرداد ماه همان سال، به فرمان خمینی، مجلس خبرگان برای بررسی این پیش نویس انتخاب شد. پس از چند ماه بحث و بررسی و نظرخواهی آخوندها، پیش نویس نهایی تهیه شد و در پائیز همان سال مورد رای گیری قرار گرفت و تصویب شد. بر اساس این قانون، مجلس شورای اسلامی، نباید هیچ قانونی را در تناقض و ضدیت با اسلام، تصویب کند. شورای نگهبان مرکب از شش آخوند (فقیه)، و شش حقوقدان مسلمان، مرجع ارزیابی و تشخیص اسلامی بودن قوانین گردیدند.

ماده ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی، همه مردم، چه زن و چه مرد را در انطباق با ارزشهای اسلامی، و در سایه قانون جمهوری اسلامی یکسان و برخوردار از حقوق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ای که اسلام برای زن و مرد تعریف کرده، می داند.

روح قانون اساسی جمهوری اسلامی منبعث از قرآن است. مطابق ماده ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی، دولت باید حقوق زنان را در تطبیق با معیارهای اسلامی تامین کند و به اهداف زیر جامه عمل بپوشاند:

الف- ایجاد یک فضای مناسب برای رشد شخصیت زن و کسب حقوق او

ب - حمایت از مادران، بویژه در دوران حاملگی و بزرگ کردن کودکان

پ - ایجاد دادگاههای شرعی با صلاحیت برای حمایت از خانواده

ت - تامین زنان مسن، بیوه و بدون تامین

د - دادن قیمومت فرزندان به مادران، هر زمان که این عمل مناسب ترین راه حل باشد و در غیبت سرپرست قانونی کودکان.

مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، نگهداری از همسر و فرزندان و کار در خانه، اصلی ترین وظیفه زن اعلام شده است. طبق قانون اسلام، زنان از نظر اقتصادی، وابسته به مردان، یعنی همسر، پدر و برادر هستند. مردان، رئیس، سرپرست و نان آور خانه اند و وظیفه زنان خانه داری و خدمت به مردان است. از این رو، طبق قانون، مرد می تواند با اشتغال زن، بدلیل انجام ندادن وظیفه اصلی اش یعنی خدمت به مرد و کار درخانه، مخالفت کند و مانع آن بشود. (۴۳)

فضای زن ستیز این قوانین از روز هم آشکارتر است. در جایی که صحبت از تامین زنان می کند، منظور این قانون، مکانیسم هایی نظیر تعدد زوجات مرد و صیغه برای مردان است. طبق قرآن و سنت اسلام و حدیث زندگی پیغمبر اسلام، زورگویی، تملک و تسلط بی حد و مرز مرد بر زن، صیغه و تعدد زوجات مرد، بهترین راه تامین زنان محروم و بدون تامین قلمداد شده است.

طبق این قوانین، زنان مگر در شرایطی که فرزنشان قیم قانونی نداشته باشد، و پدر و جد پدری زنده نباشند و کسی را بعنوان وصی خود معرفی نکرده باشند و دادگاه اسلامی اجازه بدهد، می توانند سرپرست قانونی فرزندشان بشوند. در شرایط عادی، طبق قانون اسلام، زنان سرپرست قانونی فرزندانشان نیستند، بلکه زاینده و شیر دهنده آنان هستند.

تنها فرق قانون اساسی جمهوری اسلامی با قانون مصوب پس از مشروطیت در زمینه حقوق زنان، مساله حق رای زنان است. رای دادن زنان در سال ۱۳۴۲، که موضوع اعتراضات ارتجاعی اسلام و آخوندها و شورش پانزده خرداد ۴۲ قرار گرفت، در قانون اساسی مصوب جمهوری اسلامی در سال ۵۸ ملحوظ گردید.

قانون مدنی و دادگاه شرعی خانواده

قانون شرعی خانواده بلافاصله پس از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی و لغو قانون حمایت خانواده، تصویب شد. این قانون، اصل ۱۱۱۳ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۳ ، را که بر طبق آن مرد بطور یک طرفه و بدون مراجعه به مراجع قضایی، حق طلاق همسرش دارد را، دوباره ابقا کرد. این قانون در سال ۱۳۵۵ لغو شده بود. به موجب این اصل قانونی، حق طلاق یک جانبه به مرد باز پس داده شد. طبق این قانون، مرد هیچ وظیفه قانونی در قبال تامین زن، پس از طلاق ندارد و حق سرپرستی (حضانت) کودکان، خود بخود از آن مردان است. (٤٤)

مطابق ماده ۱۰۷٦ قانون مدنی، به مردان اجازه داده شد تا هر اندازه که بخواهند صیغه داشته باشند. تعدد زوجات مرد در قانون حمایت خانواده پیشین هم ابقا شده بود، و تنها تغییری که در آن داده شده بود، اجازه ازدواج مجدد مرد را منوط به رضایت همسر اول، و اجازه کتبی دادگاه می دانست. مطابق قانون شرعی خانواده مصوب جمهوری اسلامی، اجازه و رضایت کتبی زن برای ازدواج مجدد مرد، لغو شد. علاوه براین ، زنان خود بخود حق درخواست طلاق را در صورت ازدواج مجدد همسرشان از دست دادند. (٤٦)

در امر طلاق، مطابق قانون شرعی خانواده مصوب جمهوری اسلامی، زنان در سه حالت می توانند تقاضای طلاق کنند: ۱- اگر مرد از نظر مالی خانواده را تامین نکند. ۲- ناپدید شدن مرد به مدت چهار سال و ۳- بدرفتاری شوهر با زن. زن در مقابل، باید ثابت کند که در طی چهارسال ناپدید شدن مرد، فعالانه بدنبال پیدا کردن شوهرش بوده است. در مورد بدرفتاری مرد با زن هم، زن باید این مساله را به دادگاه ثابت کند. مطابق این قانون ضد زن، وظیفه ثابت کردن قصور و جرائم مردان هم بر دوش زنان گذاشته شده است. تازه در همه این موارد هم، دادگاه حق دارد که به جای صدور حکم طلاق، فقط به مرد دستور بدهد که مخارج و خسارات مربوطه را به زن بپردازد. تصمیم در مورد مساله طلاق، تماما بر عهده عفو و مرحمت اسلامی قاضیان دادگاه های شرع اسلام گذاشته است. با به اجرا گذاشتن این قانون، موجی از تضییقات روزمره و وحشیانه به حقوق زنان آغاز شد. با حمایت دادگاههای شرع و آخوندها از زورگویی و تجاوز مردان که با اتکا به حقوق و امتیازاتی که اسلام و قوانین جمهوری اسلامی

در قانون مدنی اسلام، قدرت پدر و جد پدری در نگهداری و سرپرستی فرزندان نامحدود است و هیچ حقی برای مادران وجود ندارد. در مواقعی هم که پدر و جد پدری زنده نیستند، مادر نمی تواند سرپرست کودک باشد، بلکه وصی ای که از جانب پدر و جد پدری انتخاب شده، مسئول نگاهداری و تربیت و اداره اموال کودک است. برطبق این قانون، توافق با هر نوع قرارداد ازدواج توسط شخصی غیر از پدر و جد پدری مردود است. مادر کودک، بدلیل زن بودن، از حق تشخیص و قضاوت در چنین مواردی محروم است و در نتیجه نمی تواند از جانب فرزند قراردادی ببندد. این اساس فقه، کلام، شریعت و سنت اسلام در مورد حقوق کودکان و مادران شان است.

بدنبال بالا گرفتن اعتراضات زنان، قانون جدید خانواده، پس از سه سال مقاومت شورای نگهبان و رفت و برگشت های متعدد بین مجلس اسلامی و شورای نگهبان، سرانجام در سال ۱۳۷۱ به تصویب شورای تشخیص مصلحت نظام رسید. مطابق این قانون، اجرای شرعی صیغه طلاق نیازی به تامین حقوق پیش بینی شده در قانون برای زنان را ندارد. مساله سرپرستی کودکان (حضانت)، بر این مبنا تعیین شده که حق سرپرستی مادر از کودکان دختر را تا سن هفت سالگی و برای فرزندان پسر تا دو سالگی برسمیت می شناسد. طبق این قانون، برسمیت شناختن محدود حق حضانت برای زنان، هیچ ربطی به مساله ولایت قهری و سرپرستی قانونی همیشگی پدر و جد پدری از کودکان ندارد. حتی در غیبت یا مرگ این دو، هنوز زن سرپرست قانونی فرزندانش نخواهد بود. این سرپرستی قانونی به وصی ای که از جانب پدر و جد پدری تعیین شده، واگذار می گردد. سرپرستی قانونی فرزندان فقط تحت شرایطی بسیار استثنایی به زنان واگذار می شود. (۴۸)

تنها ماده ای که حسن این قانون نامیده شده، این است که زنان تنها در یک صورت می توانند تقاضای طلاق بکنند، وقتی که قبل از عقد ازدواج، این حق را با ذکر شرایط در قرارداد، برای خود محفوظ نگه دارند. البته روشن است که بسیاری از زنان به دلایل مختلف از قبیل نامناسب بودن طرح مساله طلاق در هنگام عقد قرارداد ازدواج یا فقدان دور اندیشی لازم، یا دخالت و فشار والدین که در امر ازدواج نقش دارند، این شرط را ذکر نمی کنند و از این تنها حق داده شده در حکومت اسلامی نمی توانند استفاده کنند. ذکر تقسیم مساوی ثروت و مساله اجرت المثل برای زنان در قرارداد ازدواج هم در شمول این قانون قرار گرفته است. البته در تمام موارد فوق، مرد باید با این حقوق زن و ذکر آن در قرارداد ازدواج موافقت کند.

مطابق اصول ۱۱۱۷- ۱۱۱۴ قانون مدنی جکومت اسلامی، تعیین اقامتگاه زن، حق سفر و حق اشتغال زن از حقوق بی چون و چرای شوهر و مردان است.

طبق ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی، ازدواج زن ایرانی با تبعه یک کشور خارجی، باید با اجازه دولت صورت بگیرد. مرد این اجازه را لازم ندارد. (۴۹)

قوانین اسلامی و حقوق کودکان دختر

قانون مدنی اسلام، تبصره یک ماده ۱۲۱۰، که در سال ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، در مورد سن بلوغ اجتماعی کودک می گوید: " حد بلوغ شرعی در دختر، نه سال تمام قمری و در پسر ۱۵ سال تمام قمری است". طبق شرع و قانون اسلام، دختران با

این قانون مجاز کردن سو استفاده جنسی از کودکان دختر است. این قانون مذهبی و شرع پشت آن، ذهنیت بیمار و جنون جنسی پیغمبران، آیات عظام و فتوا دهندگان و قانون نویسان اسلامی را منعکس می کند. این قوانین که نص صریح قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان است، مربوط به جهالت و بدویت بشر است و با هیچ کدام از حداقل نرمها و معیارهای زندگی انسان امروز خوانایی ندارد. تبصره دیگری در همین قانون می گوید ولی قهری، یعنی پدر یا جد پدری، می تواند حتی دختری را که کمتر از این هم سن داشته باشد، ولو شش ماهه هم باشد، به عقد دیگری در بیاورد.

در سال ۱۳۷۰، قانون جدید مجازات اسلامی تصویب شد که بر طبق آن سن مسئولیت کیفری برای دختر نه سال تمام قمری (هشت سال و نیم) و برای پسر ۱۵ سال تمام قمری تعیین شد. بدین ترتیب اگر یک دختر هشت سال و نیمه مرتکب عمل خلافی بشود، قانونا حتی می تواند اعدام هم بشود. اما اگر این دختر بخواهد مسافرت به خارج کشور داشته باشد، تا سن هجده سالگی باید اجازه پدرش را داشته باشد.

لازم به توضیح نیست که کودکان دختر که مورد تحمیلات اسلامی و قوانین ضد انسانی ای که در بالا ذکر شد قرار می گیرند از سن بسیار کمی ناچارند حجاب اسلامی داشته باشند و از سنین کم مورد تحمیل وتجاوز اسلامی قرار بگیرند.

قانون قصاصلایحه قصاص در بهار سال ۱۹۸۱، توسط مجلس اسلامی به تصویب رسید. قانون قصاص شامل حال همه مردم مستقل از سن و سال، جنسیت، و اعتقادات مذهبی است. این قانون شاید بیش از هر قانون دیگر مصوب جمهوری اسلامی، روح و جوهر اسلام و "عدالت اسلامی" را نمایندگی می کند. این قانون اساسا طبق روابط قبیله ای و وحشیانه در صدر اسلام تنظیم شده و جوهر و روح آن، قانون بدوی "چشم در برابر چشم" است.

صد و هفت بند از مجموع بندهای مختلف قانون قصاص در مورد جرائم جنسی است که در جزئیات به مجازات در زمینه روابط خارج از حدود شرعی زن و مرد، زنا، سنگسار، حد شرعی و .... می پردازد.

طبق ماده ۵ این قانون، ارزش جان یک زن نصف مرد است و شهادت زنان نصف شهادت مردان ارزش دارد. براساس این قانون، اگر مردی بطور عمد زنی را بکشد، قصاص خواهد شد. اما قیم یا ولی زن قبل از قصاص مرد، باید نصف دیه (خونبهای مرد) را باید به او بپردازد چرا که ارزش جان نصف مرد است. در واقع این بدین معنی است که در اسلام، مردان حتی بعنوان آدمکش، دو برابر جان زنی که به قتل رسانده اند، ارزش دارند. (۵۱) طبق قانون قصاص: "قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود. قتل شبه عمد یا خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن عادل با یک مرد عادل و قسم مدعی ثابت می شود" (۵۲) طبق قانون قصاص: " قتل نفس در صورتی مستحق قصاص است که مقتول شرعا مستحق نباشد، پس اگر مستحق قتل باشد مانند کسی که به پیامبر اکرم (ص) یا ائمه

اصل ۱۳۲ قانون مجازات کیفری (قصاص)، همان اصل ۱۷۹ قانون مجازات در رژیم پیشین است. بر طبق این قانون، اگر مردی همسرش را با مرد دیگری در بستر یا وضعیتی مشابه آن ببیند و هردو آنها را بکشد از مجازات معاف خواهد بود.

فصل پنجم: جنبش زنان: جدالها و چشم اندازها

ایران پس از انقلاب ۵۷، شاهد حضور جنبش زنان به عنوان یک واقعیت قدرتمند سیاسی و یک جنبش ضد مذهبی که احکام اسلامی و حکومت مذهبی در ایران را طی نزدیک به دو دهه اخیر، روزمره به مصاف می طلبد، بوده است.

یکی از مهمترین اهداف جمهوری اسلامی در جریان سرکوب انقلاب ۵۷ و به قدرت رسیدنش، اسلامی کردن روابط اجتماعی، کنترل روابط دو جنس، جدایی کامل زن و مرد و برگرداندن کامل زنان به خانه بود. اما در اجرای این هدف، با جامعه ای مواجه بود که با جوامع بدوی و قبیله ای صدر اسلام در شبه جزیره عربستان، تفاوتهای اساسی ای داشت: یک جامعه تازه صنعتی و سرمایه داری شده با نهادهای اقتصادی و اجتماعی رشد یابنده، دستگاه دولتی، و حضور زنان در زندگی اجتماعی، در مدارس، دانشگاهها، کارخانه ها و بیمارستانها و انواع سازمانهای مختلف دولتی و غیر دولتی بود. به خانه راندن این توده وسیع زنان که مهمتر از همه در انقلاب ۵۷ فعالانه شرکت داشتند، با اجرای شعار و سیاست "یا روسری یا توسری" ممکن نشد. این را حتی متحجر ترین و عقب مانده ترین آیت الله ها بزودی دریافتند.

از این رو جمهوری اسلامی در کنار عربده کشی های حجت الاسلام ها در نماز های جمعه علیه زنان، و در کنار فرستادن گشتهای اسلامی رنگارنگ به خیابانها و کمین برای زنان، در کنار سرکوب زنان و اعزام گله های حزب الله علیه آنان در هر اوضاع تنش آمیز سیاسی، دهها کمیته و کنفرانس و سمینار و کنگره و نهادهای مختلف دولتی و غیر دولتی و نشریه و مجله زنانه، نظیر "شورای فرهنگی و اجتماعی زنان"، "دفتر امور زنان در نهاد ریاست جمهوری"، "کمیسیون امور بانوان در وزارت کشور، و انواع نشریات و مجلات زن روز، پیام هاجر، راه زینب، ندای زن و ... را سازمان داد. اما بالا رفتن آمارهای مربوط به دستگیری زنان "بدحجاب" و قتل زنان در چندین مورد، فعالیت های کمیته مساجد، مدرسه ها، و دانشگاه ها و اجرای روزمره پاشیدن رنگ و اسید به صورت زنان و حمله به آنان با چاقو و تیزبر، همگی نشانه شکست هدف رژیم در اسلامی کردن روح و وجدان و ذهن مردم، زنان و جوانان بود.

زنان علیه اسلام: مقاومت منفی و تلاش اثباتی علیرغم کمپین مخرب و همه جانبه سیاسی و اجتماعی رژیم اسلامی علیه زنان در قریب به دو دهه اخیر، زنان در همه عرصه های زندگی اجتماعی، تلاش برای حفظ شان و حرمت انسانی و حق طلبی شان را به حکومت مذهبی و سنتها و اخلاقیات واپسگرا تحمیل می کنند. زنان تحصیل می کنند، ورزش می کنند، می نویسند، کار می کنند، و موانع و سنتهای پوسیده را با مقاومت و تلاش به مبارزه می طلبند و فضا را برای زندگی و فعالیت هایشان باز می کنند. این تلاش و سرسختی، مساله حقوق زن را در سیاستهای رژیم اسلامی، محوری کرده است.

مهمترین نقطه تمرکز مقاومت و مبارزه زنان طی دو دهه اخیر، علیه حجاب بوده است. حجاب، نقطه تمرکز سیاستهای رژیم اسلام علیه زنان و محور تحمیل ارتجاعی ترین احکام و تحمیل وحشیانه ترین نوع نابرابری جنسی به زنان، طی دو دهه اخیر، هر روزه مورد تعرض

طی سالهای دهه نود به این سو، رژیم اسلامی فعالانه در کمین زنان معترض بوده است و درگیری های متعددی بین زنان معترض به حجاب و مامورین اسلامی در شهرهای مختلف ایران، اتفاق افتاده است. در این درگیریها زنان معترض به حجاب، روزانه در ابعادی صدها نفره از سیصد نفر تا هشتصد نفر دستگیر شده اند. هنوز هم این گشت ها به صورت و لباس زنان "بد حجاب"، رنگ و اسید می پاشند. سالانه دهها هزار زن بخاطر سرپیچی از اوامر زن ستیز و سیاست آپارتاید جنسی اسلام، تنبیه و قربانی شده و مورد بی حرمتی قرار می گیرند.

نکته بسیار با اهمیت و قابل توجه این است که هشتاد درصد کسانی که به عنوان"بد حجاب" دستگیر می شوند، نه زنان شهری و مدرن محصول جامعه قبل از حاکمیت اسلام، که اتفاقا زنان و دختران جوانی هستند که در زمان حاکمیت رژیم اسلامی بدنیا آمده و پرورش یافته اند. علیرغم تحمیل و فشار همه جانبه سیاسی و مذهبی رژیم بر آموزش و پرورش و مدارس و خانواده و خیابان ها و فرهنگ جامعه، علیرغم تقویت فرهنگ مردسالارانه و حمایت از زورگویی مردان نسبت به زنان در خانواده و جامعه، و برخلاف ادعای ژورنالیسم رسمی و وقیح و مفسرین غربی، این زنان و دختران جوان، نه تنها حجاب و "ترقی خواهی" اسلام را هضم نکرده اند، بلکه به عنوان بر هم زننده نظم اجتماعی اسلام، توسط گشتهای جمهوری "متجدد" اسلامی دستگیر و زندانی می شوند و شلاق می خورند.

زهرا رهنورد، که از جانب فمینیسم غربی، مفسرین و ژورنالیسم رسمی، لقب مدرنیست و رفرمیست هم گرفته، از زنان نخبه اسلامی، سردبیر سابق مجله راه زینب (اطلاعات بانوان سابق)، کسی که علنا و رسما، پاشیدن رنگ به روی زنان "بد حجاب" و دستگیری آنان در خیابان ها را از برادران اسلامی اش درخواست کرد (و چه بسا ایده پاشیدن اسید و کشیدن چاقو بر زنان را هم بطور غیر علنی مطرح کرده باشد)، ده سال پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، در مورد موفقیت رژیم در تحمیل حجاب می گوید: " ما در مساله حجاب پیروز نشدیم، ما نتوانسته ایم حمایت زنان از ارزش های اسلامی را جلب کنیم" (٥٤)

مقاومت زنان در مقابل اوامر و احکام مذهبی و وحشیگری حکومتهای اسلامی، در جوامع اسلام زده خاورمیانه، طی چند دهه اخیر، فقط مختص به ایران نبوده و امر عمومی تری شده است. قدرت گرفتن مذهب و فعال شدن سنتهای اسلامی در چند دهه اخیر و تاثیرات توحش بار آن بر زندگی زنان، زنان و جریانات سکولار و ترقی خواه در این جوامع را به مبارزه برای دفاع از حقوق انسانی و از بین بردن تبعیض و نابرابری جنسی کشانده است.

در پاکستان، از زمان اسلامیزه کردن همه جنبه های زندگی اجتماعی مردم توسط رژیم ضیا الحق و با ادامه همین روند در رژیم بی نظیر بوتو، در الجزایر با قدرت گرفتن شیخ های مسلمان و جبهه اسلامی آن و تغییراتی که نفوذ اسلام را در قوانین خانواده و زندگی فردی و اجتماعی زنان، تامین می کرد، زنان به جدال علیه جبهه شیخ های رستگاری در الجزایر و مسلمانان مرتجع در پاکستان برخاسته اند. در فلسطین، زنان با پشت کردن به ارزش های ناسیونالیستی و مذهبی که نقش مادری زن و زن به عنوان سمبل آرمان فلسطین و غیرت ملی را در فرهنگ مردم فلسطین محوری کرده، به مبارزه برای کسب حقوق خود روی آورده اند.

تلاش ناسیونالیستها و اسلامی ها برای اعمال حجاب و شعائر اسلامی به زنان، تحت عنوان حجاب، سمبل مقاومت ملی و رجوع به ریشه های اسلامی، گنجینه و میراث ملی و نشانه وفاداری سیاسی زنان به آرمان جنبش فلسطین و انتفاضه و ... با بی اعتنایی و مقابله زنان روبرو می شود. مبارزه علیه قوانین و احکام اسلامی، مدت زمانی است که در مصر و سودان آغاز شده و تلاش های زیادی برای ممنوع کردن قوانین مذهبی و ضد زن خانواده در این کشورها و به عقب راندن سیاستهای ضد زن این دولتها آغاز شده است. زنان در این جوامع، دیر زمانی است که معنی حجاب بعنوان سمبل شرف ملی و میراث مذهبی و رابطه این سمبل ها و "گنجینه ها" را با تحمیل توحش بر زندگی شان دریافته اند.

به درجه ای که اسلام حاکمیت خود را بر زندگی و شئونات مردم در این جوامع تحمیل کرده، به همان درجه هم ضرورت اسلام زدایی را از زندگی مردم مقدور و اجتناب ناپذیر کرده است. هر اندازه وحشی گری خود را به زنان تحمیل کرده، مقاومت ضد مذهبی عمیق تر و بیشتری را موجب شده است. هر اندازه بختک مذهب بر کلیه وجوه زندگی زنان در این جوامع سنگینی کرده، به همان درجه آنان را به ضرورت زدودن مذهب از زندگی شان واقف کرده است. موقعیت بحرانی جمهوری اسلامی در ایران، بعنوان قوی ترین نمونه حکومت مذهبی و ارتجاع اسلامی در منطقه، و تغییراتی که در موقعیت سیاسی و اجتماعی کشورهای خاورمیانه ایجاد شده و حرکت های جنبش زنان علیه یکه تازی اسلام در این کشورها، هرچه بیشتر به نزول جریانات اسلامی شهادت می دهد.

به موازات این بیزاری و انزجار عمومی در بین مردم و بویژه زنان از اسلام و مذهب، تاریخا جریاناتی از درون و بیرون اسلام، برای حفظ بنیان های آن در مقابل اعتراض مردم، برای جلوگیری از حاشیه ای شدن مذهب در زندگی فردی و اجتماعی زنان و برای تداوم تبعیض طبقاتی و نابرابری جنسی در این جوامع سر بلند کرده و به فعالیت دست زده اند. در چنین اوضاعی، محافظین و مدافعین اسلام، منطقا از دریچه های دیگری وارد شده و تقلا می کنند، گندکاری های جمهوری اسلامی و سایر جبهه های اسلامی را به اسلام نوع بد، "سمی"، غیر "معتدل" و بنیادگرا نسبت بدهند و اصل و اساس این مذهب ارتجاعی را حفظ کنند.

این جریانات که بطرزی نادرست، و یا به عمد، از جانب اسلام شناسان و شرق شناسان و مجامع دانشگاهی، پرچمدار رفرم در اسلام معرفی شده اند، ربطی به هیچ گونه رفرمی در اسلام یا هر امر اجتماعی دیگری نداشته اند. اینها نه تنها اسلام را بر اساس زندگی اجتماعی معاصر مردم و نیازهای معنوی و اجتماعی آنان تغییر نداده و اسلام "خوبی" در این جوامع مستقر نکرده اند، بلکه برعکس، زمینه ساز حاکمیت توحش مذهبی در قالب جمهوری اسلامی در ایران، سودان اسلام زده تحت حاکیت نمیری، نفوذ روز افزون اسلام در مصر و تونس و الجزایر و مراکش شده اند. در سایه آرمانهای این اسلامیست های "مدرن" و "رفرمیست"، زندگی زنان بیش از از پیش در معرض وحشی گری اسلامی و تحمیل ارتجاع خالص و ناب قرآنی قرار گرفته است.

تلاش های این شخصیت ها و جریانات نه تنها مبتنی بر سرسوزنی تغییر در احکام اسلامی به نفع زنان و مردم نبوده است، بلکه و اتفاقا در مقابله با روی آوردن مردم به ارزشهای مدرن و بی اعتنایی شان به اسلام و ارزش های واپسگرا، شکل گرفته و فعال شده و اسلام ارتدوکس و ناب را بر مردم تحمیل کرده اند. اینها در شرایط نبود آلترناتیوهای سکولار و کارگری، در اوضاع بحرانها و تنگناهای های اجتماعی و با پرچم بازگشت به صدر اسلام محمدی، توانسته

بخش قابل توجهی از این تلاش و تقلاها از جانب طیف های مختلفی از فمینیستهای غربی، زنان مدافع جمهوری اسلامی و دلخور از "زیاده روی" های آن و در جهت حفظ بیضه اسلام عزیز، انجام می شود. محور این تلاش ها، بر آشتی پذیری اسلام با حقوق زن، "رفرم" در قوانین جمهوری اسلامی، و امتزاج مدرنیسم و حقوق شهروندی مردم با "دین مبین اسلام" متمرکز شده است. این تقلاها، فمینیسم اسلامی نام گرفته است.

فمینیسم اسلامی

نزدیک به دو دهه مبارزه و مقاومت زنان در مقابل آپارتاید جنسی، حجاب، و دستجات چاقو کش و اسید پاش اسلامی در خیابانها، حکومت اسلامی را وادار کرد که در کنار اعمال و فرامین ارتجاعی اش در مورد زنان، کنفرانس ها، کنگره ها و سمینارهای و نشریات زنانه تشکیل داده و بخشی از دختران و زنان آیات عظام و مقامات حکومتی را بعنوان شواهدی بر مقام منیع و رفیع زن در اسلام، پشت ویترین خود قرار داده و به مقام و منصب های پائین و بی ارزشی بگمارد. زنان و دخترانی که بعدها از جانب محافل آکادمیک و ژورنالیسم رسمی و مفسرین غربی به لقب فمینیست اسلامی مفتخر شدند.

این زنان با دستاویز قرار دادن نفرت و مقاومت میلیونها زن در مقابل حکومت اسلامی، تلاش دارند آخوندها و مقامات اسلامی را به دادن قدرت و پستهای جدی حکومتی به خود متقاعد کنند. اینها برای وزیر و قاضی و رئیس جمهور شدن تلاش می کنند و از یکی دو سال پیش، فقه جمهوری اسلامی را با فقه اسلامی در قرآن، متناقض می بینند. اینها کسانی مانند مریم خزعلی دختر آیت الله خزعلی (رئیس شورای نگهبان)، که حمله به دفتر نشریات و انتشاراتی ها را بعهده داشته، ملکه یزدی، دختر آیت الله یزدی، مشاور رئیس قوه قضائیه در امور زنان و مدافع سرسخت حق اسلامی مردان در امر طلاق، زهرا رهنورد، همسر موسوی نخست وزیر سابق و از اقوام نزدیک خامنه ای، مبتکر ایده پاشیدن رنگ و اسید به زنان بی حجاب، اعظم طالقانی، دختر طالقانی، مریم رجایی همسر رجایی اولین نخست وزیر اسلامی، فائزه و فاطمه رفسنجانی دختران رفسنجانی، فریده مصطفوی دختر خمینی، و... هستند. اینها، مدافعین سرسخت قوانین اسلامی اند، نشریاتی چون پیام هاجر، فرزانه و زن روز را منتشر می کنند و در نهادهای زنانه اسلامی به تبلیغ حقارت زن در اسلام مشغولند و کارشان مجیز گویی جمهوری اسلامی در اعمال توحش به زنان است. اینان مستقل از اینکه خود تا چه اندازه حضورشان را در دستگاه دولتی جمهوری اسلامی جدی می گیرند و یا محافل غربی چه لقبی به آنان اعطا می کنند، چیزی جز زهرا خانم های تحصیلکرده و با "اصل و نسب" این رژیم نیستند. اینها سمبل حقارت و توحش ضد زن و مجیز گوی تحمیق و اسارت خود در این نظام اند.

بجز زنان و دختران آیات عظام و مقامات حکومت اسلامی، بخش دیگری از زنان در ایران هم فمینیست اسلامی نام گرفته اند. اهم تلاش این دسته که در انتشار مجله زنان در ایران منعکس می شود، دادن تفاسیر متفاوت از آیات قرآنی و مجاب کردن آیات عظام و مجتهدین متحجر به قبول این تفاسیر و در نتیجه ایجاد تغییر در قوانین اسلامی به نفع حقوق زنان است. چیزی که افسانه نجم آبادی (آذر طبری)، از فمینیستهای سرشناس ایرانی (دست اندرکار نشریه نیمه دیگر)، آن را زبان بازی یا بازی با زبان قرآن، مورد تحسین و ستایش قرار می دهد.

فمینیسم "سکولار" و دفاع از مذهب و زن ستیزی

افسانه نجم آبادی (آذر طبری)، از فمینیستهای ایرانی و دست اندرکار نشریه نیمه دیگر، و از نظریه پردازان فمینیسم اسلامی، حضور و شرکت زنان در زندگی اجتماعی، اشتغال، هنر و ادبیات و ورزش و تحصیل و ... را تحت عنوان تلاش زن نمونه اسلامی، محصول امتزاج اسلام "غیر قشری" با حقوق زنان و ناشی از انعطاف جمهوری اسلامی نسبت به حقوق زن می داند. نجم آبادی می گوید: " ساده انگاری است اگر جوش و خروش زنانه ای را که در ایران می گذرد، به قالب اسلام - زنوری به شکل دو جایگاه متباین و دو مقوله متخاصم متصور شویم" (۵۵)

نجم آبادی در ادامه می گوید رهبران جمهوری اسلامی با "حریفی توانمند" (همان زنان نمونه اسلامی) روبرو شده اند و چون رهبران جمهوری اسلامی مدعی اند که نظام اسلامی رهگشای مشکلات زندگی زنان است، در نتیجه در شرایطی قرار گرفته اند که باید "شایستگی اسلام و رستگاری اندیشمندان و دولتیان اسلامی" را در خدمت به "رفع ظلم اجتماعی از زنان" و "نهی زن ستیزی فرهنگ غالب" قرار دهند. (۵٦) بعبارت دیگر زنان نمونه اسلامی، رهبران جمهوری اسلامی را در رو دربایستی قرار داده اند تا اسلام را در ظرفیت رفع ستم از زنان و مخالفت با زن ستیزی به کار بگیرند.

نکته قابل تعمق این است که بسیاری از فمینیستهای "سکولار" مشابه نجم آبادی، در غرب حضور زنان در زندگی اجتماعی و مقاومت آنان در مقابل سیاستهای شکست خورده جمهوری اسلامی برای به خانه راندن شان را به حساب جمهوری اسلامی و قابلیت انعطاف اسلام و ترقی خواهی آن می گذارند. بسیاری از این مدافعین دروغین حقوق زنان، حضور زنان متعلقه مقامات جمهوری اسلامی و آیت الله ها و تلاش شان برای کسب مقام در دستگاه دولتی جمهوری اسلامی را به حساب پیشرفت حقوق زن در جمهوری اسلامی و نشانه تحول مقام زن در اسلام و رفرم پذیری اسلام می دانند. حضور چند زن مرتجع در یک نظام سراپا ارتجاعی، متحجر، مردانه و زن ستیز نه پیشرفت زنان، که تف کردن بر ارزشهای انسانی و خواست برابری طلبی زنان است.

پروین پایدار (ناهید یگانه) از دست اندرکاران نشریه نیمه دیگر، و از همین طیف فمینیستهای "سکولار" حتی تا آنجا پیش رفته که حضور زنان حزب اللهی در تظاهرات های رژیم و گله های حزب الله برای سرکوب روزنامه ها مترقی، زنان و آزادیخواهان و دفاع از جنگ، با شعار "خمینی عزیزم بگو که خون بریزم" و شعارهای مشابه را دستاورد و نشانه تغییر و تحول در موقعیت زنان و حضور آنان در فعالیتهای سیاسی واجتماعی می دانند.

خانم پایدار استدلال می کند که تا زمانی که زنان در کلیه فعالیت های اجتماعی چه با جنبه های مترقی و غیر مترقی، حضور مساوی با مردان نداشته باشند، جایی برای آنان در روابط اجتماعی حاکم بعنوان افراد مستقل و مسئول وجود نخواهد داشت. "بی تردید در جامعه ایران در آستانه قرن ۲۱، هنوز نیز شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی به خودی خود مهم

نستا رمضانی، کارشناس مسائل زنان در خاورمیانه ، نیز در همین مورد معتقد است که حضور زنان در مراسم عزاداری های مذهبی و تظاهرات های رژیم و نماز جمعه و شرکت زنان در حمایت از رژیم و فعالیت های پشت جبهه آنان در زمان جنگ ایران و عراق، نشانه مشارکت زنان در زندگی اجتماعی است و نهایتا به رهایی آنان منجر می شود. چرا که زنان در طی این پروسه به آگاهی سیاسی و جنسی می رسند.

شاید این استدلال در تبیین موقعیت زنان در جامعه فئودالی و مناسبات پوسیده عهد قاجار و قبل از انقلاب مشروطه، و در دورانی که زنان در مخالفت با قراردادهای استعماری برای اولین بار برای یک امر سیاسی و اجتماعی از خانه بیرون آمده، به مبارزه سیاسی کشیده شده و در بست نشینی ها و اعتراضات مشابه شرکت کردند، خالی از منطق نمی بود. اما در جامعه صنعتی و سرمایه داری شده ایران در سال ۵۷، با پشت سر گذاشتن انقلابی که میلیونها زن با توقعات انسانی در آن شرکت کردند و دو دهه پس از آن، در دورانی که یک میلیون زن در مشاغل مختلف اشتغال دارند، میلیونها زن به تحصیل در مدارس و دانشگاهها مشغولند، و جامعه زن را نه در پشت چاقچور و در اندرونیها که بعنوان معلم، ، مهندس، دکتر، پرستار، وکیل و وزیر، کارگر، ورزشکار، نوازنده و نویسنده و خواننده و ... دیده است، این استدلال بشدت پرت و عقب مانده است.

طبق این استدلال بی پایه، لابد رژه و پشتیبانی میلیونی زنان از رژیم های فاشیست در آلمان و ایتالیا موجب پیشرفت نسبی حقوق زنان در غرب شده است یا اگر زهرا خانم های بیشتری توسط جمهوری اسلامی تربیت شوند و به خیابانها اعزام گردند، زنان به حقوق بالاتری می رسند. اگر زنان در عزاداری های مذهبی و شرکت در تظاهرات های گله های حزب الله رژیم اسلامی به خودآگاهی جنسی و زنانه می رسند، حتما زهرا خانم وردست صادق قطب زاده، اکنون می باید به یکی از نظریه پردازان جنبش فمینیستی تبدیل می شد!

این طیف، بجز درصد بسیار کمی از زنان روشنفکر غیرمذهبی، همه زنان در ایران را مسلمان و خواهان نفوذ و کنترل اسلام بر زندگی شان می خوانند. اینها می گویند مساله زن به معنی غربی آن در ایران، مساله زنان طبقات متوسط و بالای جامعه است، چرا که میلیونها زن "مسلمان"، توقعی بیشتر از این، از زندگی شان ندارند، وضع شان نسبت به زمان رژیم گذشته فرق چندانی نکرده، چون اکثرا شاغل نبوده اند، خواستار امتیازات و حقوق خاصی نبوده اند و گذشته از این "محجبه" هم بوده اند و حجاب اجباری جمهوری اسلامی، مشکلی برای اکثریت زنان ایجاد نکرده، چه بسا آنها احساس "راحتی" بیشتری" هم میکنند، چون با آن، انس و الفت بیشتری دارند! از نظر اینها، تنها مشکل زنان، انحصار طلبی جمهوری اسلامی و آخوندهای "قشری" است.

این زنان "سکولار" و مدافع حقوق زن، مردم در جوامع اسلامی را در برخورداری از سکولاریسم و حقوق برابر زنان، بالغ و لایق نمی دانند. از نظر اینها، جدایی مذهب از دولت، رهایی زنان از نابرابری جنسی، آزادی پوشش و سایر حقوق فردی و اجتماعی زنان، مختص جوامع غربی است. این زنان "سکولار" مدافعین زن ستیزی حکومتها و جبهه های اسلامی در جوامع اسلام زده هستند.

این زنان فمینیست در ادامه همین استدلال و برای اثبات قابلیت امتزاج کلیسا و اسلام با حقوق زنان، به ارتقای مقام و منصب زنان در کلیسا و کنیسه و رسیدن زنان به مقامهایی مانند کشیشی در انگلستان و خاخامی در آمریکا اشاره می کنند و می گویند این فشارهای فزاینده جنبش زنان بود که باعث شد سلسله مراتب قدرت مذکر و مرد سالارانه در کلیساها و کنیساها فرو بریزد و زنان به این مقام و منصب ها منصوب شوند. خاخام های فمینیست می گویند مرد سالاران مانع شده اند که زنان به ظرایف و دقایق فقه و کلام و سطوح عالم دانش تالمودی آشنا شوند. مرد سالاران با تکیه بر شریعت یهود (هالاخی) مانع ارتقای زنان به مقام خاخامی می شده اند و انگیزه اصلی آنها مرد سالاری است که آن را پشت موانع شرعی پنهان می کنند. و فمینیستهای "سکولار" نتیجه می گیرند که دیگر باید اقتدار انحصاری مرد سالاران بر متون دینی، بر کلیساها و کنیساها، و مساجد و منابر و اجتهاد و فتوا به پایان برسد.

فمینیست های "سکولار" ایرانی هم فمینیسم اسلامی و تلاش زنان مرتجع برای بالا رفتن از نردبان اسلام را با کوشش زنان کشیش و خاخام در یک رده قرار داده و مجموعه این تلاش ها را در خدمت اصلاح طلبی و ارتقای موقعیت زنان نتیجه می گیرند. برخی از این فمینیستها مانند نیره توحیدی حتی معتقدند که فمینیسم اسلامی، وظایف به مراتب حساس تری از خواهران کشیش و خاخام خود برعهده دارد چرا که روند تحولات در ایران به نفع زنان و تجددگرایان به پیش می رود و جریاناتی مانند سروش و مجله زنان در ایران، رسالت فضای باز سیاسی و امتزاج اسلام با حقوق زن و تجدد طلبی را بر عهده دارند. بعنوان یکی از نشانه های این روند، به نتیجه انتخابات مجلس در ایران که در آن کاندیداهای زن رای زیادی آورند، اشاره می کنند. (۵۸)

واقعیت این است که برای فمینیسم، مدتهاست که احکام مرد سالارانه مذاهب و آموزش های زن ستیزانه انجیل، تورات و قرآن نه بمعنای تعالیم کهنه و پوسیده مسیحیت، یهود و اسلام در توجیه نابرابری جنسی زن و مرد و در خدمت به مناسبات نابرابر اجتماعی موجود، بلکه در جنسیت کشیش ها، خاخام ها و آیت اله های مرد که سلسه مراتب قدرت را در دست گرفته اند، خلاصه می شود. گویی مرد سالاری و زن ستیزی نه در سرشت اسلام و کلیسا و کنیسه و موقعیت حقیر زنان در این ادیان، که باید در دستگاه جنسی و نوع کروموزوم های کشیش ها، خاخام و آخوندها جستجو شود و سلسله مراتب مذکر این ادیان با سلسله مراتب مونث جایگزین شود تا این بار خاخام ها، کشیشها و آخوندهای زن، احکام زن ستیز انجیل و تورات و قرآن را بر زنان تحمیل کنند. تا این بار آخوندهای فمینیست آیه های شریفه سوره نسا و بقره و الاحزاب و یوسف و نور را در مورد کتکاری زنان و قوامون و اضربون را برای زنان تفسیر کنند و خاخام های فمینیست، پیشنماز دعای معروف تورات شوند که طبق آن، مردها روزی چند بار خدا را شکر میکنند که آنان را زن نیافریده است. واقعیت این است که برای جنبش فمینیستی، مدتهاست که "مرد سالاری"، به دستاویزی برای کسب مقام و منصب زن در تقابل با مرد، در همه شئون زندگی تبدیل شده است. برای این جنبش، مرد سالاری چیزی جز اسم رمز کاریریسم زنانه و به مقام و منصب رسیدن شان نیست.

مدافعین امتزاج مدرنیسم با اسلام و جستجو برای یافتن لوتر اسلام در ایران، میگویند از آنجا که انقلاب صنعتی و شکل گیری سرمایه داری در ایران، ملی، موزون و اصیل نبوده، چون سرمایه ملی در مقابل استعمار خارجی و امپریالیسم از رمق افتاده، در نتیجه قادر به استقرار دمکراسی، پارلمان، حقوق شهروندی و برابری حقوق زنان با مردان نشده است. از این رو طبعیتا زنان در غرب یک نوع حقوق دارند و در خاورمیانه و جوامع اسلامی حقوق آنان نه تنها از نوع دیگری است، بلکه توسط اسلام و خود آخوندها هم تامین می شود. از نظر اینها، منطقا، طبقه کارگر رسالتی در برقراری جدایی مذهب از دولت، حقوق برابر زن و مرد و برقراری آزادیهای سیاسی و سکولاریسم ندارد، پس وظیفه روشنفکران سکولار این است که با همکاری اصلاح طلبان مذهبی، اسلام و مدرنیسم را با هم آشتی داده و در نتیجه تغییراتی به نفع حقوق زنان به همت آیت الله های "متجدد" و زنان اسلامی اصلاح طلب بوجود آید. نتیجه گیری سیاسی این بینش این است که روشنفکران و نیروهای سکولار باید به زبان آخوندهای غیر قشری و در همکاری با آنان، حقوق زنان را از "انحصارطلبان" مذهبی گدایی کنند.

نکته دیگر اینکه پس از گذشت چند قرن از رشد و گسترش سرمایه داری در همه نقاط جهان، رشد علم و صنعت و تکنولوژی، برقراری سکولاریسم بعنوان ارزش ها و نرمهای اجتماعی، مارکسیسم و انقلابات کارگری در جوامع مختلف، این زنان هنوز بدنبال لوتر آن هم از نوع اسلامی اش می گردند. اینها رسالت تحقق سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت و تامین حقوق زنان را نه بر عهده کارگران و مردم آزادیخواه و محروم آغاز قرن بیست و یکم ، که در همکاری با امثال عبدلکریم سروش و شهلا شرکت و آخوندهای غیر قشری جستجو می کنند.

مردم را فریب ندهید! انسانیت، علم، پیشرفت و ترقی از زمان عصر روشنگری و لوتر گامهای بلندی برداشته و نمی شود با تئوری بورژوازی ملی و مترقی، آشکارا مردم را به قهقرا برگرداند. اگر سرمایه داری موزون، اصیل و ملی شما نتوانست مذهب را از دولت جدا و حقوق برابر زنان را تامین کند، سرمایه داری "ناقص"، "غیر اصیل" و "وارداتی"، و "خارجی" طبقه کارگری را در ایران و سایر جوامع مشابه بوجود آورده که بیشتر از هر نیرویی در تامین سکولاریسم ، برابری زن و مرد و تضعیف مذهب ذینفع است و قادر است برخلاف شما که به آخوندهای "غیر قشری" دل بسته اید، تمام زنان و نیروهای آزادیخواه را به مبارزه برای تامین این آرمانها، بسیج کند.

یکی دیگر از جلوه های قائل شدن به اسلام رفرمیست و معتدل، اعتراض به بنیادگرایی اسلام بعنوان عامل بیحقوقی زنان در جوامع اسلام زده است. این اعتراض در خدمت حفظ جوهر زن ستیز اسلام و مصون نگه داشتن بنیان های اسلام از تعرض ضد مذهبی زنان و مردم معترض در این جوامع است. از نظر اینها اسلام فی النفسه اشکالی ندارد، این زیاده روی ها و افراطی گری بنیاد گرایان است که ایجاد اشکال کرده است. این روی دیگر سکه نسبیت فرهنگی است که آن را مورد بحث قرار می دهیم.

منجلاب پسامدرنیسم و نسبی گرایی فرهنگیتهاجم همه جانبه بورژوازی جهانی به سوسیالیسم و برابری طلبی که با فروپاشی بلوک شرق، مرگ سوسیالیسم اعلام گردید، تاثیر عمیقی در صف بندیها و معادلات سیاسی و ایدئولوژیک و از جمله در فضای فکری و سیاسی محافل مختلف روشنفکری و دانشگاهی گذاشت. در فضای سردرگمی و نبودن ایده آلهای انسانی، نه فقط یک آینده انسانی و روشن برای بشریت در محاق ابهام فرو رفت، بلکه دستاوردهایی نظیر قائل بودن به حقوق شمول، برابری زن و مرد، سکولاریسم، حقوق شهروندی مردم و ... نیز مورد تردید قرار گرفت.

پسامدرنیسم که بویژه در منجلاب دنیای پس از جنگ سرد به هویت بخشی از روشنفکران و محافل تا دیروز چپ و مدافع ارزشهای انسانی تبدیل شده، جهان شمولی و حقانیت دستاوردهای بشر در زمینه تمدن و حقوق فردی و اجتماعی و اشاعه این ارزش ها در جوامع غیر غربی محکوم می پندارد. نسبی گرایی فرهنگی، یکی از نتایج این بینش است. نسبی گرایان فرهنگی وجود یک مسیر همگون با ارزش های جهان شمول برای پیشرفت بشر را مورد تردید قرار داده و معتقدند که فرهنگ های متفاوت در مکان ها و زمانهای متفاوت، مسیرهای متفاوتی را طی می کنند. حاصل و نتیجه سیاسی این بینش، برقراری آپارتاید اجتماعی و ابدی ساختن عقب مانده ترین سنتها و مذاهب است. این بینش، شنیع ترین و زننده ترین جلوه های فرهنگ های واپسگرا را برای مردمی که تحت تسلط آن فرهنگ بناچار قرار گرفته اند، قابل درک، موجه، ابدی و لازم الاجرا می داند.

مدافعین این بینش، نه تنها جدایی مذهب از دولت، برسمیت شناسی حقوق فردی و شهروندی مردم و برابری زن و مرد و سایر ارزش های انسانی را قابل انتقال به مردم غیر اروپایی و غیر غربی، نمی دانند، بلکه ضرورت و حکمت این آرمانها را بعنوان دستاورد تمدن بشری مورد تردید قرار می دهند.

از این روست که بسیاری از فمینیستهای "سکولار" و "مدافع حقوق زن"، به همصدایی با رژیم های متحجر و واپسگرا برخاسته اند. از این روست که در بهترین حالت، تنها به بنیادگرایی رژیم های اسلامی، اعتراض می کنند. از این روست که راسیستهای وارونه ای شده اند که ظاهرا در دفاع از مردم در مقابل سلطه فرهنگ های غیر خودی، زنان را لایق توحش و زن ستیزی اسلام می دانند. به همین دلیل نماینده مجلس شدن چند زن متعلقه آخوندها و مقامات حکومت اسلامی را، ارتقای مقام زن در اسلام جا می زنند. از این روست که حجاب، سنگسار و ختنه زنان در جوامع اسلامی خم به ابرو نیاورده که آنها را بعنوان فرهنگ خودی مردم ، ابدی و ازلی می کنند.

برای کسی که ذره ای به حقوق زن سمپاتی داشته باشد و با جهنمی که برای زنان در ایران ساخته شده، آشنایی داشته باشد، عمق رذالت و اشمئزاز این تحلیل ها جای تردید ندارد. این زنان فمینیست و "سکولار"، قربانی رژیم های جنایتکار مذهبی نیستند. از تمایلات، عواطف و آرزوهای سرکوب شده زنان در زیر لگد اسلام و حکومت مذهبی، چیزی نمی فهمند. عطش مفرط زنان به نابودی وضع موجود، محو مذهب، نوخواهی و تجدد و آزادی را نمی درک نمی کنند. اینها به هرنوع آزادیخواهی، دفاع از ارزش های انسانی و اصل برابری زن و مرد بی ربط شده اند. این زنان، حامیان دروغین زنان هستند. اینها قهرمانان دنیای تاریک، بدون برابری خواهی و ایده آل های انسانی هستند. اینها به همصدایان و همدستان ارتجاع اسلامی علیه زنان محروم جوامع اسلام زده ه تبدیل شده اند.

اسلام خلقی و ضد امپریالیست

دفاع از اسلام "مترقی"، یک جریان ایرانی صرفا ایرانی نیست و قدمت آن به سایر کشورهای خاورمیانه منجمله و بویژه به مصر بر می گردد. خانم نوال السعداوی، فمینست سکولار و سرشناس مصری، و مورد تحسین فمینیستهای غربی، اسلام را نوعی فرهنگ و وسیله تماس با "توده های خلق" توسط رفرمیستها وانقلابیون در مبارزه علیه امپریالیسم می داند. خانم السعداوی، اسلام عصر محمد و " واقعی" را نوعی سوسیالیسم، فراخوانی به آزادی بردگان و روی آوری به آزادی و عدالت می داند. او "بدیهای" اسلام را به قشریونی که اسلام را بدنام

خانم السعداوی می گوید: " ایجاد هر ابهامی در تعالیم اسلام، هر تعبیر غلطی از اصول اساسی اسلام، هر اقدام ارتجاعی یا سیاسی توسط حکام اسلامی، موجب آب ریختن به آسیاب توطئه های امپریالیستی علیه مردم می شود" و در این رابطه از تبلیغات ضد حجاب امپریالیستها مثال می آورد و زنان را از مبارزه بر علیه حجاب که چرخ توطئه امپرالیسم را فعال می کند، برحذر می دارد. (۵۹)

لازم به ذکر است که خانم السعداوی از چادرهای سیاه زنان حزب الله و طرفدار رژیم اسلامی در انقلاب ۵۷ در ایران و ترقی خواهی جمهوری اسلامی به شگفت آمده و این رژیم ارتجاعی "ضد امپریالیست" را تحسین می کرد. خانم السعداوی اکنون به صف مداحان فرقه مسعود و مریم ، اپوزیسیون اسلامی اسلام سابقا "خوب" خمینی که وعده جمهوری دمکراتیک اسلامی می دهد، پیوسته است.

در مقابل مدافعین اسلام "خوب"، "خلقی" و "ضد امپریالیستی" و همه نوع مدافع ریز و درشت تحمیل ارتجاع مذهبی به مردم، راسیستهای مدافع نسبیت فرهنگی و کلیه اپورتونیستهایی لامذهب و سکولار، سوالات جدی ای مطرح است:

آیا اصولا مذهب و حکومت مذهبی (از هر نوعش، با حقوق فردی و مدنی انسان سازگاری دارد؟

در جامعه ای که دولت اسلامی، مذهب را با تمام ظرفیت سرکوبگرانه اش در مقابل مردم قرار داده، یک جهنم واقعی برای زنان درست کرده، ۱۵۰ هزار نفر را اعدام کرده، هزاران نفر را شلاق زده، سر و دستشان را بریده، سنگسار و به ضرب چماق و اسید و شلاق، مردم را خفه کرده، چه جای مدرنیسم و رفرمیسمی باقی گذاشته است؟

آیا آنطور که این جریانات ادعا می کنند با بحث و دیالوگ و جمع آوری امضا می توان حقوق زنان را از زیر دست و پای شریعت و مجتهدین متحجر جمع کرد؟

آیا مذهب بدون فشار تحولات سیاسی و اجتماعی پیشرو عقب می نشیند؟

چرا مبارزه علیه مذهب، علیه کلیت و بنیان های زن ستیز و ضد انسانی آن است و به مبارزه علیه مذهب "بد"، ضدخلقی" و بنیادگرا محدود نمی شود؟

رفرم در مذهب یا باج دادن به مذهب؟

بدلایل سیاسی و تاریخی گوناگون که قبلا مورد بحث قرار گرفت، سکولاریسم در خاورمیانه و جوامع اسلام زده، همواره جریانی ضعیف بوده است. خاورمیانه، سنتا محل نشو ونمای نظریه پردازان اسلام خلقی، خوب و معتدل بوده است. مصلحین مذهبی و غیر مذهبی ای نظیر محمود محمد طه در سودان، قاسم امین و محمد عبدو و نوال اسعداوی در مصر، فاطمه مرنیسی در مراکش، و ... این افراد و جریانات، اسلام را برای پیشبرد امور سیاسی و

رفرم در سرشت هیچ مذهبی نیست. این را تجربه دهها بار حکومت مذهبی "خلقی"،"میانه رو" و اپوزیسیون، پیش روی مردم گذاشته است. این همواره فشار تحولات مادی و اجتماعی پیشرو بوده که مذهب را به عقب رانده به سنتی پوسیده تبدیل کرده است. هر زمان فشار نیروهای سکولار، کارگر و سوسیالیست کم شده، مذهب دخالت و میدان داری را آغاز کرده است. اگر فشار تحولات اجتماعی که از عصر روشنگری و گسترش علم و تعقل در مقابل خرافات کلیسایی نبود، اکنون مسیحیت، تسمه از گرده مردم در غرب کشیده بود و از دولت های سکولار و سکولاریسم در غرب اثری در میان نبود.

مدافعین اسلام رفرمیست، و پشتیبانان لوتر اسلام، این واقعیت ساده را نمی توانند بفهمند که شورش لوتر در مقابل کلیسای کاتولیک و دربار کشیشان، پاپها و اسقفها در ایتالیا، نه از ذات ترقی خواه و خواهان تغییر مسیحیت، که اتفاقا بدلیل قدرت گرفتن نیروهای مادی ضد مذهب، پا گرفتن علم و بیرون آمدن آن از حیطه اقتدار کلیسا، رشد فلسفه ماتریالیستی در مقابل ایده آلیسم و سایر خرافات ماورا الطبیعه، و تنفس علم در فضای خارج از قدرت اسکولاستی سیسم کلیسا و در یک کلام، آن نیروهای اجتماعی که رشد و تکامل و پیشرفت زندگی مردم به آنان وابسته است، شکل گرفت. این فشار تحولات مادی و اجتماعی، رشد علم و تعقل و نیاز جامعه و مردم به تغییر وضع موجود بود که شورش لوتر علیه زورگویی و فساد دربار مسیحیت در ایتالیا را موجب گردید.

عقب راندن ارتجاع مذهبی نه با باج دادن به مذهب، نه جستجو برای لوتر اسلام در آستانه قرن بیست و یکم، نا با ساختن چهره ای انسانی از مذهب، بلکه فقط با دفاع صریح و بی قید و شرط از ارزش های انسانی ممکن است. نسبت دادن جنایات و زن ستیزی حکومت های مذهبی به جناح قشری مذهب، چیزی جز تحت الشعاع قرار دادن مصائب میلیونها انسان و ضدیت با ابتدایی ترین ارزش های انسانی نیست.

آینده فمینیسم اسلامی

یک حکومت اسلامی دیگر، این بار با روایت عبدالکریم سروش و شهلا شرکت و با همکاری فمینیست های "سکولاری" مانند نجم آبادی و توحیدی، بجای جمهوری اسلامی خمینی و نهضت آزادی و شریعتی در ایران، محلی از اعراب نخواهد داشت.

جریان موسوم به فمینیسم اسلامی، وجودش را مدیون فضای انزجار از اسلام و حکومت مذهبی است. فمینیسم اسلامی عارضه وجود جمهوری اسلامی و رژیم ها و جریانات مشابه در

تجربه زنان در انقلاب ۵۷ در ایران، و وضعیت زنان در سایر جوامع اسلام زده، یک حقیقت بنیادی را مکررا تاکید می کند: سکولاریسم و جدایی مذهب از دولت، پیش شرط هر بهبود و تحولی در امر رهایی زن است. آزادی زنان به طرز اجتناب ناپذیری به تضعیف نقش مذهب و مرد سالاری گره خورده است. تحقق این امر تنها از جانب یک آلترناتیو مدرن، سکولار و سوسیالیست ممکن است. این را نه متعلقه های آیات عظام و متحجرین اسلامی، و نه فمینیستهای ورشکسته پس از جنگ سرد و نه مدافعین باج دادن به اسلام، قادر به انجامش هستند.

فصل ششم: زنان، سکولاریسم و برنامه حزب کمونیست کارگری ایران

جامعه آزاد کمونیستی و رهایی زن

ریشه نابرابری و بیحقوقی زنان نه از صرف نفوذ مذاهب و پیامبران عصر جاهلیت و افکار و آرا پوسیده و اپسگرای گذشته، بلکه در نظام طبقاتی ای که این افکار و آرا و مذاهب را در خدمت باز تولید خود بکار می گیرد، نهفته است. نظامی که از تقسیم جنسی انسانها در تولید و نابرابری جنسی و تحمیق و جهالت مردم بعنوان عامل مهمی در تضمین سودآوری سرمایه و بقای خود، بهره می گیرد.

ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه نقش تعیین کننده ای در زندگی، موقعیت و حقوق زنان دارد. یک مناسبات اقتصادی - سیاسی و اجتماعی آزاد و برابر کمونیستی قادر است تغییرات بنیادی ای در موقعیت زنان ایجاد کرده و به ستم و تبعیض جنسی و فرودستی آنان خاتمه دهد. در چنین جامعه ای، انسان از هر نوع قید و بند اقتصادی، سیاسی، جنسی و مذهبی رها شده است. در این جامعه، زن آزاد است. موقعیت اش به مرد گره نخورده و مایملک مرد محسوب نمی شود. زن بعنوان یک انسان تعریف می شود، نه بعنوان همسر مرد و ارضا کننده او، مادر فرزندان، خواهر برادران، سمبل این یا آن آرمان و باور و جنبش عقب مانده و میراث و سنت پوسیده، که یک انسان آزاد و برابر است. در این جامعه، جایگاه و وظایف زن و مرد جداگانه و در تخاصم و تناقض با یکدیگر تعریف نمی شود که مرد سرپرست و نان آور خانه و حاضر در جامعه و در مقابل، زن شاغل در آشپزخانه و خدمتکار صرف مرد و خانواده باشد. زن زاینده و شیر دهنده کودک و مرد مالک و سرپرست قانونی و تصمیم گیرنده در مورد سرنوشت فرزندان مشترک زن و مرد باشد.

در جامعه کمونیستی، هیچ قید و بند سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و مذهبی عقب مانده ای دست و پای زن را نمی بندد. زن مجبور نیست وابسته به مرد باشد، جایش در خانه و شغلش خدمتکاری تعریف نشده است. زن و مرد انسانهایی با حقوق یکسان و وظایف برابر در قبال یکدیگر، جامعه و فرزندان شان هستند. در این جامعه با دروغ و ریاکاری، زنان را تحمیق نمی کنند که "مادر بشریت اند"، "سمبل ارزشهای اصیل ملی اند" و "بهشت زیر پای شان است" تا آنان را از حقوق فردی و اجتماعی اولیه هر انسانی محروم کنند.

برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، حقوق زنان را بطور صریح و روشن و بدون ابهام در کلیات و جزئیات آن فرموله کرده و راه هر نوع برخورد ارتجاعی و عقب مانده به زنان را بسته است. برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، تصویر روشن و صریحی از مناسبات اجتماعی و ساختار سیاسی جامعه ای که در آن زن می تواند برخلاف تمام روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی تاکنونی، بعنوان یک انسان، یک شهروند بدون در نظر گرفتن جنسیت اش، بدون وابستگی به مرد و بدون رنج بردن از هر گونه جدایی و تضاد جنسی و تبعیض، ظاهر شود، را فرموله و بیان کرده است. برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، متعهد به مبارزه برای آزادی و برابری همه جانبه زن و مرد در وجوه مختلف زندگی فردی و اجتماعی است.

سکولاریسم، برابری زن و مرد و اقدامات عاجلوجه مهم و لاینفک ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه مورد نظر برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، سکولار بودن جامعه است. سکولاریسم یعنی جدایی کامل مذهب از دولت و شئونات مختلف زندگی مردم و شهروندان است. برقراری دولت های سکولار در جوامع مذهب زده، بویژه در خاور میانه که در آن اسلام سنتا و تاریخا، بر زندگی سیاسی و اجتماعی مردم سیطره داشته و فضای سیاسی و اجتماعی جامعه و زندگی زنان در آن طی قرن های متوالی، زیر لاشه سنگین اسلام قرار داشته اند، از اهمیت خطیری برخوردار است.

کوچکترین بهبودی در زندگی مادی و معنوی مردم و کسب بدیهی ترین حقوق و آزادی های فردی و مدنی آنان در ایران، در گرو سرنگونی رژیم ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی، وظیفه فوری انقلاب کارگری در ایران است. جدایی کامل مذهب از دولت، کوتاه کردن دست مذهب از آموزش و پرورش و به رسمیت شناختن مذهب به عنوان امر خصوصی مردم در جامعه از اصلی ترین وجوه و فوری ترین اقدامات یک نظام سکولار است. تامین این وجوه سکولاریسم به معنی طرد مرد سالاری، خرافات و اخلاقیات واپسگرا از آموزش و فرهنگ مردم، و کتاب های درسی و متون آموزشی است. این به معنی این است که آخوند و نهاد اسلامی و مذهبی حق ندارد که به خرج مردم از تریبون مدرسه، دانشگاه و بلندگوی رادیو و تلویزیون و منبر و مسجد و کتابهای درسی، بیحقوقی و حقارت زن را تبلیغ کند.

یک جامعه سکولار، با تصویب اقدامات و قوانین لازم به سریع ترین و ریشه ای ترین شکل ممکن، با افکار و راه و رسم های اخلاقی ارتجاعی و واپسگرا و تبعیض آمیز علیه زنان مقابله می کند. از طریق برقراری ارزش های انسانی و فرهنگ آزادی خواهانه و برابر، اخلاقیات مرد سالار و ضد زن در جامعه را منزوی و مطرود کرده و با ایجاد نهادهای دولتی و فرهنگی، مبارزه فشرده و همه جانبه ای را در این مورد به پیش می برد. برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، نه فقط جدایی مذهب از آموزش و پرورش و به رسمیت شناختن مذهب بعنوان امر خصوصی افراد، بلکه مصون نگه داشتن کودکان از دست درازی تبلیغات مذهبی و ممنوعیت هر نوع فعالیت و رسم و سنت و ابزار وجود مذهب که با حقوق و برابری و آزادی مردم مغایر باشد، را جز جدایی ناپذیر یک جامعه سکولار می شناسد.

اقدامات فوری و عاجلی که دولت سکولار مورد نظر برنامه حزب کمونیست کارگری در زمینه رفع تبعیض از زنان، جدایی مذهب از دولت و کوتاه کردن دست مذهب از زندگی زنان در ایران در پیش می گیرد، از قرار زیر است:

" اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی و لغو فوری کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است. تامین فوری برابری کامل زن و مرد در شرکت در حیات سیاسی جامعه در سطوح مختلف. حق بی قید و شرط زنان به شرکت در انتخابات در کلیه سطوح و احراز و تصدی هر پست و مقام، اعم از سیاسی، اداری، قضایی، و غیره. لغو هر قانون و مقرراتی که حق زنان در شرکت برابر در حیات سیاسی و اداری جامعه را محدود می کند.۳- برابری کامل حقوق و موقعیت قانونی زن و مرد درخانواده، لغو امتیازات مرد بعنوان "سرپرست خانواده" و برقراری حقوق و وظایف برابر برای زن و مرد در رابطه با سرپرستی و تربیت فرزندان، اعمال کنترل و مدیریت دارایی ها و امور مالی خانواده، وراثت، انتخاب محل زندگی و سکونت، کار خانگی و اشتغال حرفه ای، طلاق، سرپرستی کودکان در صورت جدایی و تقسیم و تملک اموال خانواده. ممنوعیت تعدد زوجات، ممنوعیت صیغه. لغو

"لغو کلیه قوانین و مقررات و راه و رسم های دست و پاگیر و عقب مانده اخلاقی، فرهنگی و ناموسی که نافی استقلال و اراده مستقل زن و شخصیت او بعنوان یک شهروند متساوی الحقوق در جامعه است. لغو هر نوع محدویت بر حق سفر و نقل مکان زنان، اعم ازمجرد و متاهل، در داخل و خارج کشور، به میل و اراده خود. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که آزادی زنان در انتخاب لباس و پوشش، انتخاب شغل و معاشرت را مقید و محدود می کند. ممنوعیت هر نوع جدا سازی زنات و مردان در موسسات و مجامع و اجتماعات و معابر و وسائل نقلیه عمومی. آموزش و پرورش مختلط در تمام سطوح. ممنوعیت استفاده از عناوینی نظیر دوشیزه، بانو، خواهر و هر لقبی که زن را به اعتبار موقعیت اش در قبال مرد تعریف می کند، در مکاتبات رسمی توسط مقامات و نهادها و بنگاههای دولتی و خصوصی. ممنوعیت هر نوع دخالت از جانب هر مرجعی اعم از بستگان و اطرافیان یا نهادها و مراجع رسمی در زندگی خصوصی و روابط شخصی و عاطفی و جنسی زنان. ممنوعیت هر نوع برخورد تحقیرآمیز، مرد سالارانه، پدر سالارانه و نابرابر با زنان در نهادها و موسسات اجتماعی. ممنوعیت قید جنسیت در آگهی های شغلی. حذف کلیه اشارات تبعبض آمیز و تحقیر آمیز نسبت به زنان از کتب و منابع درسی و متقابلا گنجاندن مواد درسی لازم برای تفهیم برابری زن و مرد و نقد اشکال ستمکشی زن در جامعه. ایجاد نهادهای بازرسی، تشخیص جرم و واحدهای انتظامی ویژه برخورد به موارد آزار و تبعیض نسبت به زنان. (٦١)

"تلاش فشرده و مستقیم نهادهای ذیربط دولتی برای مبارزه با فرهنگ مردسالارانه و ضد زن در جامعه. تشویق و تقویت نهادهای غیر دواتی معطوف به کسب و تثبیت برابری زن و مرد" (٦٢)

اسلام مانند هر مذهب دیگری، نه فقط بعنوان یک جریان فکری و اجتماعی فی نفسه خرافی، واپسگرا و تبعیض آمیز، که باید به نفوذ آن در دولت و زندگی اجتماعی امردم باید پایان داده شود، بلکه بعنوان امر شخصی مردم هم مانع شکوفایی، آزادگی، خردمندی و تعالی شهروندان جامعه است. از این رو، برقراری یک دولت سکولار، صرفا قدم اول در رها ساختن مردم از انقیاد خرافه ها و افکار تبعیض آمیز و حقارت آور مذهبی و سایر اخلاقیات جنسی، قوم و نژادی و ملی است. در زمینه مبارزه فرهنگی و اجتماعی با مذهب، حزب کمونیست کارگری ایران خواهان اجرای اصول و اقدامات زیر است:

"آزادی مذهب و بی مذهبی و جدایی کامل مذهب از دولت. حذف کلیه مضامین و ارجاعات مذهبی و متاثر از مذهب از قوانین کشور. تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد. لغو مقوله مذهب رسمی. لغو هر نوع ارجاع به مذهب افراد در قوانین و در اوراق هویتی و اداری مربوط به آنها. ممنوعیت انتساب افراد، فردی یا جمعی، به هر نوع تعلق قومی و مذهبی در اسناد رسمی، رسانه ها و غیره." (٦٣)

"جدایی کامل مذهب از آموزش و پرورش، ممنوعیت تدریس دروس مذهبی، احکام مذهبی و یا تبیین مذهبی موضوعات در مدارس و موسسات آموزشی. کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض اصل آموزش و پرورش غیر مذهبی هستند فورا لغو شوند."

"ممنوعیت هر نوع تقویت مالی و مادی و معنوی مذهب و فعالیت ها و نهادها و فرقه های مذهبی توسط دولت و نهادهای دولتی. موظف شدن دولت به مذهب زدایی از جوانب مختلف زندگی اجتماعی از طریق اقدامات آگاهگرانه و رشد سطح سواد و اطلاعات علمی عامه." (٦٤)

"مصونیت کودکان و افراد زیر شانزده سال از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی. ممنوعیت جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی." (٦٥)

زندگی مشترک، قوانین خانواده، ازدواج و طلاق طبق برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، زندگی مشترک، قوانین ازدواج و طلاق طبق اصول زیر عملی می گردند: "حق هر زوج بالای شانزده سال به زندگی مشترک به میل و انتخاب خود. ممنوعیت هر نوع اجبار و اعمال فشار از جانب هر فرد و مرجعی بر افرد در امر انتخاب همسر، زندگی مشترک (ازدواج)، و جدایی (طلاق).

"برای رسمیت یافتن زندگی مشترک از نظر دولت و شمول قوانین مربوط به خانواده به آن در صورت تمایل طرفین، ثبت آن در دفاتر دولتی کافی است. زدودن هر نوع رنگ مذهبی از ازدواج در اسناد و مراجع رسمی دولتی. ممنوعیت ایراد هر نوع خطبه مذهبی در مراسم دولتی ثبت ازدواج. اجرا یا عدم اجرای مراسم خاص، اعم از شرعی و عرفی، برای ازدواج نقشی در رسمیت آن و مقام آن در برابر قانون ندارد."

"ممنوعیت هر نوع معامله گری در ازدواج نظیر تعیین شیربها، جهیزیه، مهریه و غیره بعنوان شروط ازدواج."

"برابری کلیه حقوق زن و مرد در خانواده در امر انتخاب محل زندگی، امور مربوط به سرپرستی و تعلیم و تربیت فرزندان، تصمیم گیری در مورد دارایی ها و اقتصاد خانواده و کلیه امور مربوط به زندگی مشترک. لغو موقعیت ویژه مرد بعنوان سرپرست خانواده در کلیه قوانین و مقررات و انتقال حقوق مربوط به سرپرستی امور خانواده به یکسان به زن و مرد."

"حق بی قید و شرط جدایی (طلاق) برای زن و مرد. برابری کامل حقوق و وظایف زن و مرد در امور به تکفل و سرپرستی فرزندان پس از جدایی."

"برابری حقوقی طرفین در هنگام جدایی نسبت به دارایی هاو امکاناتی که در طول زندگی مشترک عاید خانواده شده، و یا در طول زندگی مشترک مورد استفاده کل خانواده بوده است."

"لغو انتقال توماتیک نام خانوادگی پدر به فرزندان و واگذاشتن تعیین نام خانوادگی نوزادان به توافق و انتخاب مشترک پدر و مادر. در صورت عدم توافق، کودک نام خانوادگی مادر را بر خود خواهد داشت. حذف ستون نام پدر و مادر از

شناسنامه و اسناد هویت رسمی (نظیر گذر نامه، گواهینامه رانندگی و غیره)

"حمایت مادی و معنوی دولت از خانواده های تک والدی و بویژه حمایت فعال ازمادرانی که جدا شده اند و یا اصولا بدون ازدواج صاحب فرزند شده اند، در برابر فشارهای مادی و اخلاقیات ارتجاعی."

"لغو کلیه قوانین و مقررات عقب مانده و ارتجاعی که به رابطه جنسی زن و مرد با کسانی جز همسر خویش بعنوان جرم برخورد می کنند." (٦٦)

منابع:

١- نطق خمینی، " در جستجوی راه ازکلام امام " ، زندگی نامه امام خمینی، ص ٣٤

٢- نطق خمینی، " روحانیت امسال عید ندارد " ، زندگی نامه امام خمینی، ص ١٧٥

٣- سخنرانی خمینی، در جستجوی راه از کلام امام، ص ٨٥

٤- علی شریعتی، جلد ٢١ آثار، زن ، ص ٨٠

٥- منبع قبلی، ص ٨٩

٦- منبع قبلی، همان صفحه

٧- منبع قبلی، ص ٩٠

٨- منبع قبلی، ص ١٠٠

٩- منبع قبلی، ص ٢٤ و ٢٦

١٠- منبع قبلی، ص ٣٧

١١- قرآن، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، سوره بقره، آیه ٢٣

١٢- قرآن، سوره نسا، آیه ٣٨

١٣- قرآن، سوره های ص، آیه های ٥٢-٥٠، و همچنین سوره های الواقعه، الرحمن و الدخان، آیه های ٧٢-٦٣، ٣٧-٣١، ٢٣- ١٥، و ٥٥ - ٥١

١٤- قرآن، سوره نسا، آیه ٢

۱۵- قرآن، سوره بقره، آیه ۲۲۸

۱٦- همانجا

۱۷- قرآن، سوره نسا، آیه ۳٤

۱۸- قرآن، سوره یوسف، آیه ۲۸

۱۹- قرآن، سوره الاحزاب، آیه ۵۹

۲۰- همانجا

۲۱- همانجا

۲۲- قرآن، سوره نور، آیه های ۳۱ و ۳۲

۲۳- قرآن، سوره نور، آیه های ۳۰ و ۳۱

۲٤- قرآن، سوره اسرا، آیه ۳۲

۲۵- قرآن، سوره نسا، آیه های ۱۷۷ و ۱۱ و سوره بقره آیه ۲۸۲

۲٦- مارکس، ایدئولوژی آلمانی، انتشارات پروگرس، ۱۹۷٦، ص ۲۱۰

۲۷- میرزاده عشقی، دیوان اشعار، انتشارات مشعل، سال ۱۳٦٦، ص ۳۸٤

۲۸- پروین اعتصامی، برگزیده اشعار، انتشارات مشعل، زمستان ۱۳٦٦، ص ۲۳۳

۲۹- منصور حکمت، " تاریخ شکست نخوردگان "، فصلنامه نقطه، شماره ٤ و ۵، زمستان ۷٤ و بهار ۷۵، ص ۸۱

۳۰- سخنرانی خمینی، بیانات و اعلامیه های امام خمینی، انتشارات امیر کبیر، ص ۱۷۵

۳۱- منبع قبلی، ص ۷۱

۳۲- منبع قبلی

۳۳- منبع قبلی، ص ۹۵

۳٤- منبع قبلی، ص ۹۷

۳۵- منبع قبلی

۳٦- منبع قبلی، ص ۱۰٤

۳۷- منبع قبلی، ص ۱۱۵

۳۸- منبع قبلی، ص ص ۱۲۵

۳۹- منبع قبلی، ص ۱۳۱

۴۰- مجله Ms. ، چاپ آمریکا، ژوئن ۱۹۷۹، ص ۷

۴۱- انقلاب اسلامی، شماره های ۲۹۵، ۲۹۷، و ۲۹۹، جولای ۱۹۷۹

۴۲- مصاحبه اوریانا فالاچی با خمینی، نیویورک تایمز، ۷ اکتبر ۱۹۸۰، ص ۳۰

۴۳- رجوع کنید به قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوب ۱۳۵۸

۴۴- رجوع کنید به قانون مدنی جمهوری اسلامی

۴۵- منبع قبلی

۴۶- منبع قبلی

۴۷- منبع قبلی

۴۸- رجوع کنید به قانون جدید خانواده جمهوری اسلامی، مصوب ۱۳۷۱

۴۹- منبع قبلی

۵۰ - منبع قبلی

۵۱ - رجوع کنید به قانون قصاص جمهوری اسلامی، مصوب شورایعالی قضایی، سال ۱۳۶۰

۵۲ - ماده ۳۳ لایحه قصاص و مقررات آن، مصوب شورایعالی قضایی، سال ۱۳۶۰

۵۳ - ماده ۲۳ لایحه قصاص، مصوب شورایعالی قضایی، سال ۱۳۶۰

۵۴ - زهرا رهنورد، زن روز، شماره ۲۱ بهمن ۱۳۶۸، (۱۹۸۹)

۵۵ - افسانه نجم آبادی، " سالهای عسرت، سالهای رویش "، کنکاش شماره ۱۲، ص ۱۷۷

۵۶ - منبع قبلی

۵۷ - ناهید یگانه، "جنبش زنان در ایران" ، نیمه دیگر شماره ۵، ص ۱۴

۵۸ - نیره توحیدی، " فمینیسم اسلامی: چالشی دمکراتیک یا چرخشی تئوکراتیک؟ " ، کنکاش ۱۳، ص ۱۴۱

۵۹ - نوال السعداوی، " چهره پنهان حوا "، زن در کشورهای عرب، لندن، انتشارات زد، ۱۹۸۰

۶۰ - یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران، ص ۵۰

۶۱ - منبع قبلی، ص ۵۲

۶۲ - منبع قبلی، همان صفحه

۶۳ - منبع قبلی، ص ۵۷

۶۴ - منبع قبلی، همان صفحه

٦٥ - منبع قبلی

٦٦ - منبع قبلی، ص ٥٧ و ٥٨

٦٧ - منبع قبلی، ص ٥٩ و ٦٠